

صالحه بخارا دهری حکیم

۷۷۴ ص ۱۲۱

بنوم و شرح
۱۲۱

۷۷۴
عقار



سرف المی بخارا

نام

سلف المی

نسخه ۱۷۱۷

میر
سلطانہ قریبی عثمانہ
نقد
نسخه ۱۷۱۷

نسخه ۱۷۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم	عقل
ابتدا میکنم بنام خدا	کز دوحف آفرید ارض بسما
نام حق بر زبان می رانم	کیان دلش من خواهم
ملک صانع قدیم بکسم	خالق رازق روف رحیم
هر چه هست از پندرسبب	هم زو یافت صورت هست
طاعت اوست فرض عین نشد	بر همه خلق محمودین شده
داد ما را کتاب تا نورینم	که مدار خطاب نادانم
هر چه او گفت آنرا بکنم	طاعت او بجان کنم همه
هر چه او گفت غیر آن کردن	نبست بسوی جزایان کردن
روز نش طلب قبول دیم	بد روی امت رسول دیم
شکر حق را که بشو او را ریم	بشوای جو مصطفی و ارحم

بسته مهر

مهر بسته گزین هم	در خاتم نیکین هم
او شست بیان کند ما را	او طو لوت میان کند ما را
صلوة خدای بروی باد	تا بدوز جزا بیاید باد
امت او دستدار و یکم	دوستدار مهربان یار و یکم
جون ابو بکر عمر عثمان	مرتضی دان علمهم الموضون
رحمت حق نما ریا رانش	با در کمال دوستدارانش
در بیان	طهارت
ای مصلح بیا طهارت کسند	خانه دین خود عمارت کسند
جون بیاری طهارت ظاهر	باطنت نیز حق کند ظاهر
تن نبیل و فوج بواک کنی	آب کربنت قند خاک کنی
آن طهارت که قسم جسم آمد	طهارت را چه قسم آمد

شعبه انبیه به نوع را کویم	زانکه جوکان شرع را کویم
در طهارت و زکوة سبب	بر تو خوانم روزی به منت
ربیع نماز روزه کنیم	تو نشسته عمر پنج روزه کنیم
آب است نماز باید کرد	دل مقام نیاز باید کرد
روزی که جان گذار بود	اول به پیش از نماز بود
یکشنبه در نماز ما تقویه	تا و نه روز باشد توفیر
خوشنما که جو بن نگو گفته است	در معنی نکر که او گفته است
غم وین غم که غم وین است	همه غمها فرو تو از این است
پیش از این گفته اند اهل سلف	عذر من بشفقت استند ق
لیک بر قدر خوشی کوشید	به زبکادی هموشید
من بقدر مجال کوشیدم	فقر را بود نظم بوشیدم

حکیم حبيب اگر تو بتوانی	که در او حل بهوشانی
صد بیضا و بیت ده بایست	لالی روزگار اصحاب است
موء جز دلپذیر افتادوست	لاجرم به نذیر افتادوست
وین ترایا و کار از شرف است	نام او در میان به طرف است
از بخار راست مولایم پیش	خدا را علوم مکتبش
در بیان	والفیضو
در حصار و راه لیل نهار	در دشت و نوبت جزوفیه مبار
شبستان دست در سحر است	شبستان بای نیز مقبره است
ربع سحر خوش باید دید	لازمش بخوشی قرض باید دید
در بیان	بنت مضو
بنت آب است و ده باشد	هر که اندک است مودره باشد

شبستان دست روی بکوب است	تا کف گفتن در دل پاک است
مضمضه مسح گوش استنجای	کرپت شستن همه اعضا
نیز انگشت بای را تخلیل	سنت آمد ز مصطفی قبل
باز تخلیل لحم استنشاق	گفتم انبر حمل را علی الاطلاق
عضو اگر تر کنی روان بود	را ندان آب جو و روان بود
در بیان است	مستحبات وضو
در وضو شستن ز سجده است	نیت زان به پیش از نیت
همه مسح و انگشت ترتیب	بسیان بدایت از ماء عذیب
کز تو مسح از عمل گیری	مسح کردن از این قبل گیری
در بیان است	کراهیت وضو
آب اندر دهان و بینی	لکف چپ کراهیت بینی

آب بر روی سجده کردن	عورت پوشش را نظر کردن
خیوه و آب شستن از عمد	سجده اندر مقام استنجای
در تو بنجه تر است افشانه	در میان کراهیت مانع
هر که اندر شستن کراهیت اند	دایم اندر رفا هیت مانع
در بیان است	کراهیت وضو
آنچه از پیش ریش کشیده	آب دست ز ازیان کرده
ریم خون چون روان هم باشد	تنگنی بر دهان هم باشد
خواب تکیه زده وضو شکند	تکیه بر خوار عکس نکند
مکان باد کان ز پیش بود	که وضو هم بجای پوشش بود
قهقهه در نماز بیوشی	باز دلیوانگی مد هوشی
این همه مفید وضو باشد	هر که مانع است مرداد باشد

هر که باد انش میزند بود	فرض در غسل او چه چیز بود
آب ریختی و پاان کردن	بر چه عضو خود روان کردن
در بیان سبب	غسل و احکام آن
سبب غسل جمله پنج است	یا و گیرش که بهتر از کف است
شستن دست و فرج بایستی	و در کردن نجاست از تن خوانی
پوشیدن ختن ز هر خدا	شستن تن با دست یا
آن زمانیکه موی را بافتند	شاید آن موی را نه شستن
بر تنک حوائط را دارند	یا فتنه خشک همچنان مانند
مکن اسیر فی ماء و جان	چون و لاسه فواهم خوانی
تلف آب چون روا نبود	تلف عمر و حفظ آن بود
در وضو آب یک می نیم است	غسل با چهار من ز تعلیم است

در وضو کن به نیم من آب استنج	دارم دست روی نیم من را
بشکن نیم من که مرمانند	با شستوبه هر آنکه میداند
نیمین کف غسل را تعلیم	بر سر خویش ریزد و من نیم
بهت این احتیاط در خانه	که بود آب تو بهیچانه
و در توای خواهد بر لب جوی	نیمت اصراف هر چه مینوی
که تو خواهی یک شرع آموزی	بایدت جد حید و بسوزی
آنچه از وی سوال خواهد بود	نیزه که ملال خواهد بود
و طلبت نه حقیقت کار	از خدا شرم دار شرم مدار
غسل از پنج چیز فرض شود	بزرگ مرد و همجو فرض شود
به زنی را که کم شود ایام	غسل باید به نماز مداوم
چون شود پاک ز زحف نفاس	غسل واجب شود شرع قیاس

غسل واجب شود وضابت هم	بزن مردای حمار گسرم
مرد را چون زکی صبا نه کردو	که در اندام زن دندان کردو
غسل واجب شود از اندام حالش	که در زینم حال نبت انزالش
در بیان	تیمم
حمار چنبرست در تیمم فرفی	میدهم مرزایدالش عرقی
نیت قصد خاک ای روبر	خاک اما جوابی ای مدتر
نیت انبیهست اگر نه میدانه	که نمارت مشکاک وانی
بس بزن هر دو دست را بر خاک	بجایش روی تا شوی پاک
رویکر باره پنج زن در حال	برود ساعد بمبر فحاشی بحال
در تیمم فریضه انبیه مبارست	که تر از زینم مبار ناما مبارست
هر چه نه ناقص و فسخ باشد	تا قفل انبیه تیمم او باشد

هر که قاور

هر که قاور شود پاک ظهور	زوشه دوزخانی تیمم دور
هر که میل ز آب دور بود	این تیمم و راطهور بود
در بود آب کمتر از میل	نبت در مار و انش قیل
میل در شرع ثلث و نیکست	که تر از انشست فو نیکست
ثلث فربنگ بود حمار نهارد	از قدمهای مرد خوش رفتار
نزد مانت طر نبت استعجاب	در تیمم تو نکت را و ریاب
هر که او طالب لطیف بود	مقتدایش ابو حنیف بود
او در اسباب صوفی صافی	در شریعت و فقه وافی
هست از او مبدالش هم جای	او بنادوست او بتا و نه را
ایشنوا کنوز بیخه مندیب او	ز امله صافی ترست مشرق او
فقط انبیه و شش فریضه کنون	شش و نه غار شش بر و نه

تا نماز تو با نوازی دو	فرض نفلت همه ادا کردی
آنچه بود کنونی ترا فرض است	عرض دارم که موجب عرض است
نیت نیست طهارت تکبیر	پوشش عورت مکان طهر
فعلی سلام باید تفرودن	روحه بود قبل آوردن
شش دیگر در آن روز نماز	فروض نماز کون به نیاز
و ان قیام قراءت ستر کوع	قعد آفرین سجده خضوع
لبس و آستر لایق شناس	از نماز ای مدار عقل قیاس
در بیان	در بیان نماز
واجب نماز ما نیت است	زانکه از مصطفی جنب زود است
فاتحه باز پوره قرائت	در دو بار اول فرقی بخوان
لیکن در تطوع سنت	پوره با فاتحه یکم غمت

کافر نیش

کافر نیش جو اولین باشد	پوره با فاتحه قرین باشد
در بلند سر بلند باید خواند	آنچه است است است باید خواند
قعد اول از وجوبات است	باز در آخرش تحیات است
نیز در وتر شد قنوت عیان	باز تقدیل حمل ارکان
لیکن در وتر واجب افزاید	زانکه تکبیر عید میباشد
دارند انکسجی حسنی دارو	کانه رین با بیستی دارو
در بیان سجده	در بیان او
سجده سه بار بیان کردن	واجب متکلی بود عیان کردن
کز فرقی را کند ماء خیر	یا کند ترک واجب از تقصیر
سجده سه بار واجب باز کند	حبس نقصان آن نماز کند
از مصلحت هر دو دست سلام	کوی در نیک بیار سجده تمام

لیکن تکبیر اول امام بود	ایستاد است یک سلام بود
کین مناسبت منتهی	او بنوعی چو نوزد سلمان
از یک سبوا و در سجده است	شرع آموز اگر ترا بوس است
هر اما میکشند بر باشد	سبوا و سبوا مقتدر باشد
مقتدر را سبوا فساد است	سبوا و سبوا نه معناد است
سبوا را امام بر حد کرد	طاعت او خدا را بوندید
در بیان	سنت نماز
سنت اندر نماز آمده است	ده ازان قور است و نه فعل است
آنچه قور است استفتا	لعد از ان و را عود و زنت فلان
زی بود تسبیح است اما است	بسم الله گفتن از دین است
بسم الله اما بر دارو	مقتدر ربنا لک انما زو

باز تسبیح در رکوع سجود	نیز تکبیر در سبوا سبوا
ایستاد است آمدن بلفظ سلام	نزد ما سبوا است در سلام
فاتحه درودی خیرش سرف	کیر سبوا و لا میکشش سرف
سنت فعلی نیز عمل ده است	یا و کیشش اگر ترافه است
است رفع یدین تا اذین	وانکه بر جای سجده دارو عین
لعد از ان و است راجب	نبی زیر ناف مبر او ب
مر نماز اکمل اقوال	دست بر سینه نه بود و نه حال
دست بر زانو در رکوع بند	نست سبوا ره و در سجده نه
سجده آرید در میان کف	شک از بار و در دست از وف
نیز بر پای حب نشین کن	انگشت بر پیشانی کن
گر کسی بر تو نشین اندازد	سبوا را ز سنت اندازد

ای دولت بر ز نور از حکمت	مستحب در نیت از سنت
در بیان	فرض شبانه روزی
آنچه فرض است در شبانه روزی	هفده رکعت بود که آموزی
دو بصری چهار پیشین است	چهار در وقت عصر تعیین است
پس بکدام چهار در خفتن	ز نیمه نگو تر نمیتوان گفتن
و تر از واجبات میدارند	بر همه واجب است که بکنند درند
در بیان	سنت نماز
علمی گفته اند به شبست	هست سنت و دو از ده رکعت
شش پیشین گذارد و سجده	و دو پیشین شام دو بخفتن در
سنت خالص صلوٰه این است	آنچه هست از موه که در این است
غیر از این هر چه است نافله	خواهد ما امیر قافل است

که تو خواهی پس گذارتم	سنت رکعت گذار باد و سلام
دو پیشین گذار پیش از صبح	تا بیا به زهد از صبح
چهار پیشین نماز شب است	دو دیگر از روی دین است
پس اعمال خویش را ز رکس	چهار پیشین نماز دیگر کنس
دو پیشین گذار از پیشین	طاعت ذوالجلال و الاکرام
چهار پیشین از غایت چهار از پس	سنت پنج وقت اندیش پس
چهار پیشین تو بگذار	از تو ننگند رسول بیزاری
در بیان	نیت روزه
نیت حکم شرع اگر دانی	روزه جز قد نفیس شستوانی
از طعم شراب در نشد	در پیله خوردن لغو نشد
فرض در این جمله روزه را نیت	تا بیا به روزه امانیت

نیت روزه که ادا نبود	در قضا جز شب روا نبود
ببخش که خطا طلب نکند	نیت روزه جز شب نیکند
ملک نشد در کلو جو برید	نیت نقصان روزه تو بدید
لیک موقت لوافل را	تا به پیش از زوال نیت روا
در کپه رک ز دو حجامت کرد	منشاید و را سلامت کرد
نک سیر که زد همان بخشید	روزه با قیبت کفر و نکشید
در کنی مسج روغن پسته	بر چشم نیت در این پسته
مانک از بد طفل می خواند	علما اندر نیمه فطر نیند
که ضرورت بود روا باشد	بضرورت جنین خطا باشد
رویه باقی بود و لمکروه	در که است مباشر به اندوه
بفراموشی که خورنی کند	است هر دو ترانی می

روزه ات نیت بخشنه با تو	که تو سپهر و کی نه منافی
در بقصدت خیرین کارت	لازم آید قضا کفارت
در تطوع اگر شروع کنی	در صوم از برای جوع کنی
لیک قضا را همان یک باید	تا بخواند او نشاید
که فور آنجه از غذا نبود	که تو لازم بخز قضا نبود
همچو سنگ کلوفه لکهن روی	نبود ز نیت قبل کل نشوی
که قضیه کرد و در فورون	بنهار مجامعت کردن
شمت کس طعم باید داد	یا یک بنده کردنش از او
یا دوم روزه را بیاید دارد	تا نشو از حیات بر خوردار
یا دوم روزه را ادا کرد	و آنجه خورده است هم قضا کرد
از بر امر تو انقیاد گفتم	یا دگیرش که مختار گفتم

هر که این را صدق بخواند	واجب نفس نفس را داند
دارم امتیاد بخود رویش	از فنون و فضایل ایشان
که بقیمت صحیح کنند	و رقیب مرا یلج کنند
اندرین مختصر نیفتد ایند	وین قدر بس بود که آید
رحمت حق نتار خوانند	بر نویسند و ربانند
نود و هجرت شتصد سال	از وفات رسول ما سال
در بیان	نبای سلما نی
شد نبایک با مسلما نی	نخ تو عبت تا لقیان داند
گفتن لا اله الا الله	علم توحید انیم بود ای شاه
معنی انیم کلام داند باز	بعد توحید پنج وقت نماز
اغنیاء از کوة بعد از آن	بعد از روزه رمضان

حج یک بار بود بعد از صوم	هر که را استطاعت است ارقوم
است انیم پنج نوع فضیلت	خجاری بند بود کونین
نیکو نفس و نیت این کار	یک از مود منانه مگر گفتار
واجب فرجه که اتفاق است	منکر شکر و نفاق است
علم توحید را بیان کردیم	واجب لا بد است آوردیم
بعد از انیم میشود بیان نماز	که خواهد فدای را انبار
مطهر گوهر سخن مرصفت	آن دورا اکبر کسبایر گفت
نخداوند داشتن انبار	بعد از این جمع کردن و نماز
حال جامع اگر باشد این	و این حال تاریک مسکین
وعد ما یک با که دارند	کوه سلطه وین دارند
نرسد با تنها کفایت کس	حد او را فدای دارند بس

ای معطل اگر سبیل نه	نهی خانه جانی خوانی
به نقیض فیصل منار	رخها میکنی هزار هزار
از برای نماز و قیام	منی از روی خود رنج
بلک این رنج نیست رحمت تو	مونس قبر هم قیامت تو
بسوق شیطان نفس ای کرم	شهر باد از خدای عالم
به زحمت دشمن جان	امر برود کار خود مان
او را باجه شیوه ما برود	نیکی او ندانی ای نامور
نبه که با جبال کن ای بند	تا نکدی عین شیشه منده
ای مصلی عبادت است نماز	بهترین عبادت است نماز
بطریق نماز برود زیم	آنچه دیده شود عیان بایم
گوهر نظم را که سفته شود	صورت احتیاط گنت نشود

اهل تقوی

اهل تقوی باو عمل سازند	هیک بر سر احوط اندازند
ای را در زان باشد طبع	از کجا داند انبیا ی سجن
که این بنده است علم خاتم	لیک و سبب داند مرد تمام
خواه مونس که اعلم غافل است	در بجا علوم خواص است
بهر علم کرانه وقت است	در مقیای لیکن وقت است
و اند که او که مولود و مست	شفقت او مرا جلی خف است
یا آلهی تو لطف کنس جان	هر دورا جوشم جنبه غزل

در بیان آیه	آیه ی تبت
چون رود با قضا ی حاجت کس	کو بر یامین حکونه باز کس
در کفایت شعیب آورده	علما انجمن بیان کرده
هر که ذایب شود جفا خویش	کویش با فتنه نماز زینش

یعنی ای برگیرنده کان خدا
 باشد اینجا تا بکشین من
 ملک اگر در زنج کلوف جوی
 آنچه نبوت شایع او را و
 میدای ردا بیار بسیار
 تا گزند که بوزد از آن جا
 بنده ایزار ایدست چپ
 جانب قبل دست چپ باشد
 مکنده بار راست استاده
 حابه خولش را فرا هم کس
 خود را و مانند فرد و
 است صحت من بجای خلا
 من نخواهم در او بکوشم
 وقت دخل شد اعوز بکوی
 ما هم اینجا کنیم او را یا و
 بر زمین بای راست خدا برادر
 یاد گیرنده بنده کان خدا
 مکتب این بود طریق او
 چون که اندر فعل از ادب باشد
 میل خود را بسو چپ داده
 ملک شمشیر منی فست کمن
 حمد بر سپا تا بر آید زود

وقت پروان شدن بیار است
 یمن ای عالم خدای بر است
 هر دو نام خدا و را باشد
 آیت مسجل حدیث دعا
 جانب قبل نیز در مکن
 جانب قبل رو بر باشد چپ
 هم بر آفتاب سبب
 که نه در ره رو نه کردن
 بر بار بر بندن میگو
 بجو باد بلند جای سخت
 دیگر اندر شکاف موش مار
 میرود سنت رسول خدا است
 در فعل ما بگوید منی است
 یاد و نام انبیا باشد
 بحلا جامبر که نیست روا
 کاندرا حال گفتگوی مکن
 مقله در بیان مکر و حرکت
 روی خود را مکن برادر ما
 کشف بچاغت از دندان کردن
 منتهین اندر نه زمین اینجا
 منتهین از سر نیز نیکوخت
 عم نیز بر درخت میوه دار

هم و زخمی که پای دار بود	مردمان را در او قرار بود
همیست مکرده بپشتک اینر محبوس	بول غالیط کجا بود مشهور
کل آبی که بکورستانه	بلب بی حوض هم نتوانه
منه از راه باره اینر	منشین اندران زمای بسیار
مکنه بول قیام ای عباد	مکر اند ضرور جایز باد
مکنه فکر بر سبایل نیر	مدعی هم جواب باین
مکنه فکر کار آخره باز	فکر بر امر که خدای بار
فکر و نیکنه روا باشد	فکر عقیده روا کجا باشد
مکنه بغض و رآنجا خیره	نظر خود بسو غالیط فیره
اب بنی خوشی است و بهان	منهی اندر نه زمین ای جان
و صلوة فقیه مبعودست	گفت خیر الانام فرمودست

مکنه

مکنه خط مکن نماز	همیست مکرده اگر ضامن بازی
مکنه بول فوق خاکستر	که کنی بول بوده ست ضرر
در بیان	استجای خلاصه
نمود از ان بالکونج استجی	قول است شد از انیمه ما
همیست در نزد شافع اینر فرضی	شارح در و آنچه کرده عرضی
اصل اینر مسجل جایست کس	یعنی نبود زیاده از و هم
نزد اصحاب ما حوازل بود	نزد او مانع نماز بود
نیز اینر شارح در لغت پس	گفت در باب شش اینر اجاب
که بود از دم زیاده باز	نزد ما هم لمجد منیع نماز
قد در هم که باشد ای حاجب	شش اینر اوست نزد ما واجب
که از یک دم که باشد آن	پاک کردن از روی نیست آن

مرکب از خند اشیا پاک	خلوف لبیک یک خاک ۲
جامه کند بنه است نمند	غیر از انیر صد جنبه باشد
نکاح بختوانم سنگ تیر	ثوب پیرایه بکاغذ تیر
هم کین فشک با انگشت ۲	بفحال بچوب خجسته خشت
هم بدست یمن هم لطف	کوه گفتند بزرگان سلف
نده مستعمل از خلوف حجر	نیت جانیز با دگش و دیگر
بوده باشد مرکب بلیو	لعنی یا بوده جنب و دیگر او
نه بستی باشت شهبه	بجبه نردن شامی سبت
یا حجر که بود لب به بلیو	کل بلیو بیک حجر او
نزد اصحاب است افضل	بد حاجت زیاده بفرج بل
سودا یک حجر یا بد و پاک	اختصار نشکند نباشد پاک

در صلوة

در صلوة فقیه مسجود است	گویم آنچه فقیه فرموده است
از حجر را از بعد استنجا	پاک کرده نمیده نیز شما
شاید او را برادر است	در دل او که ایستد ناید
است لبه لطا هر طاهر ۲	تو و را چون نمیکند طاهر
در خلاصه است لب اول لب	مرکب شش بعد از ان یا پس
باز گفت انیر نه شرط خواهد بود	شرط پاک او است از مقصود
آن بزرگان که راه دین بویند	در شروج و قایم گویند
نزد یک صبه امام نیک اندیش	کز دست ساز بود نشاندیش
حاجب پس کشند اندر صیف	قصه پاک او است بر هر کیف
لیکن در مرکب سپرد بر	وقت صیف نشاید که شمر
افق وقت شام او را	کرد در آنچه شمشین باو

کوب باز خجاک خود را پاک	بسج کن پست بکف خاک
قصد باز به پاک اهلل	کیر مظهر برین به قیل
آلت خود بدست یسیر نه	هم چو ک بدست یسیر ده
بسج کن بهت به اچار	یا بوضع عشق را نیز اطار
بوج پس بزرگ پاک تها	و کز کوه به تیند الفالین
گفت حتی مستر مختار	منبع را کلاب اهل النار
نام جزیریک باشد او محدث	کون او مکنون نیست عجب
ایدر نیاک اندر نیز ایام	انشر مردمان بزرگ نام
فوق امور الینک بدکنند	سنت مصطفی سید تکمند
سند نه حکایت بدکنند	بلک است اندر شکایت بدکنند
نطق خود را شکوه می رانند	لیک انیر الکنه نمیدانند

باز بهر آن خود سبند باز نه	باز بهر آن که بد باز نه
غوث دانا که بهر غوثش	ز و منور شود ضمیر غوثش
تخم حالت زباغ او چیدر	خارق صد هزار ویدی
خلاف نبی کند کار	تو بان کاری او مد یار
بلک او را خبر به زین کار	باز بان ملائمت زین کار
کوه باشد مکمل او نیست	گذشت ابوالسین او نیست
کربان نقص غوثش قایل کس	ز رخصت خواص است آن مرد
سخنی حق اگر آن آید	که ضایع کبشی شد رشاید
بلک اندر هوا نفس خود دست	بهر مرد عارف نفس خود دست
حجت هر که از کلمات بود	کار جانشین محسوب بود
زبان ضایع کبشی سبند تو را کرد	چاه شریف فدا را نه کردن
چنان کبشی نشود یار	بسیار باشد غنایت بار

سپند آن جناب کامل است	آیت است حدیث مشک است
غیر از اندر به سپند سپند نبود	هر که اجتناب و حد نبود
ای کشتانیده عیوب بدر	پاره سازنده عیوب بدر
غیبت مرده کان خود ساز	باز توفیق گفته میسازی
بقیاس شکست کان این بود	بدرانت مروج دین بود
کتاب ستم باین کان احمال	این همه بوده اند اهل کمال
توبه نفسی ما دانی	حرم بگردن بدرمانی
و دست آزار می بدر بنزار	لکن از فعل رشت استیفا
که همین عتبت کار بدر	مشور زنها ریا ر بدر
کرده باشد نوقت خود یک دیو	افت موم مناسه رواج دیو
مردمانی حضرت سرور	به بود از هزار آرم بدر

شفقتش بن کار طریقت	ز نهای کند بر سر مشیت
وقت آخر که تلخی جان دید	گفت ای بادش عرش مجید
تلخی جان امتان من	بار کند حمل را چنان من
تلخی جانم اگر چنین باشد	امتم چونه مطیق اندر باشد
مهر باز او چنان باشد	شرم باد و خلافی آن باشد
در بیان	الوان جواب
آنچه خوابیکه در بر دهنه غار	خند قبایع دست بر کو بار
بست ناکه که روی بویست	خواب بنمیرد راه غارت
خواب جنب حیل اطلبان	رو زناک از پهلوی دزدان
رو بر روی قبر جانب راست	خواب صحاب علم با صلی است
انکه خوابیکه جنب آرام	ز انکه جنب حیت خرم طوم

ابتدا برین کند آن یار	بعد از آن منقلب شود و بپار
وقت فغان بباد و خواب	تا کند صمد باد و صوفی خواب
مصطفی گفت با و صوفی نام	بیت مقدار صایم قایم
باشما گفت مصطفی ظاهر	مروی خواب تو مکرط ظاهر
ملک الموت جان نخواهد بود	به رسته ششید خواب هر دو
یاد آن مکنند که باشد زود	بدین حال که خواهد بود
جای تنه منزلت مار	بیت در درخت عمل یار
انگ از خواب خود نشود بیدار	یعنی با خواب باز دارد کار
نرو باز بپلهار ت خواب	مرلود این ز روی استجباب
دو خواب ز بعد بیدار	فعل مبلوک رایجا آرس
مکن خواب خانه تنه	هم نه در آستانه درها

دست چرخش خواب ای اکرم	باز بر سطح به محوطه هم
گشته خواب چراغ ای بابوش	در خانه دیوانه بوش
خیر از جابر خوش قبل از صبح	خواب بعد از صبا دار و قبح
به رستیک این زمین خجدا	ناله مرید از در غیل زنا
هم ز خون حرام خواب صبح	این صبر خود مکاره است و قبح
اول آفرینش نجیب	نه احمق تو زینهار نجیب
هم عشار خوانده خواب مکن	خوشی داخل عقاب مکن
باین شمشیر نشاء به خفت	علمای عظمی مکرده گفت
آب در شب منوش بعد از خواب	مکر از بعد شدت تفاب
که باشد در از کرد با	بسوی قبل کلام خدا
مکتب بقیه حنا بن باشد	خواب به خواب و حنا بن باشد

باز بعد از عشا کلام مبارک	نه طلال است ای ذوالارواح
نیز آن شاعر طریقی نما	گفت اند را غیر خودی عشا
غیر تسبیح محمد یا تسلیل	حرف دنیا نمیکند با قبل
ببین که آن منقرضین پرور	ابن عبد الغفر نیز شاه عمر
رحمت حق بر وجه پاکش باد	روحه از منت خاکش باد
از قضا شاه را گرفت عیس	چون نه نیت خستی و را یکبس
که به تو لطف نفس مبارک	او تکلم نکند تا لبها
اندر مبارک است تا نماز فجر	چون که صاحب خلاصه سراج
گفته باشد سخن ز بعد طلوع	تا بخوانند فجر تا مشروع
غیر از این سخن مبارک	سخن فحش کل وقت حرام
از وضو یا از اندیکه قبل گفتار	نیت مکروه بل نوازش شمار

با وجود

با وجود ضرورت آن مرد	سخن از خوف ارتکاب نکرد
ما و تو با هنر و مپایزیم	طرف رفعت نفس میبایزیم
در کتب دیده باز میگوئیم	وقت کردی که در جنب میگوئیم
و ادای نفسی ز دست داد	خاک بر فرق مالک ایاں باد
تا شده از طریق منکر کشم	روغای کیم با سر دم
در قیامت که قدر لطف قدرت	تریش منکر از جنبی ملت
این شیخی است بل پر نیت	کامیابا ما داند است
مردا موسی بر سر ننگ	روز شب میدهم خود را رنگ
امریحان طالبان خدا	کرده عهد برادر با ما
عمرتان انجمن گذر بازو	صفت ما از اندیکه بپاؤ
وای بر حال ما حال شما	ملک مال بود و بال شما

جمعه

چونکه از مانگشت فایده	از طعم و دلم ما بده
مشرک و سیر عمر تا درگاه	زینهارای بر او نه زنده
رو از انیر نامه اش بگردانند	صحت باک مرشد بر پا بید
مرشد را شد بیک از اصل فرع	نزد نقطه بر وز از شرع
کار به سبب ادب نکند	هرگز از غیر حق طلب نکند
بقیص او کین انیر درگاه	باشد از حضرت حبیب الله
جان کنیدا که با من نامرد	آن رسالت بنده بر حق کرد
کندن جان شان نه است	قیمت کانتان نه است
من نه است از شما و ایند	گوهر جان خود و بر افتانید
که با احوال خویش پردازید	مگر نیر و پیه و عاب بازید
عجب نیکه مستجاب شود	انیر دعا خارق حجاب شود

شاید

شاید از این ملارها کردم	همت فاضل مظهر کردم
جنبه بند و یا غیر انیر باب	درجه سبازیم از بر امر ثواب
از تکلف بکیر انگیزد	از تکبر نفاق بر خیزد
گفت شیطان خلق منی من مار	که در سبب کون طین عالم
حجت آن مدبر خود باین	بودنیک خلق منی طین
او که خضر از ضیاء التلش کشر	حق تعالی سبای التلش کشر
متکبر شدن بود بر بد	اعتدال ک از هم تنگ بر بد
خوشتی را مگوی غیر من	نیت مبر کنند خیر من
که به سبب ز کرد عصیا دور	طاعت خویش را مشغور
تا نکر دی تو و اصل خراج	مثل شیطان ز لبس مانج
که به سبب تو زاهد و دلش	طاعت نیت از غر زلش

خوش طبعی که مرادوست	همه را آتش تکبر سوخت
که کوی بود غیر او در پس	کبر خود نه ز قد مولا تر پس
نشید از عز ازل مرود	در پس کونینده ملائک بود
بجای علم کبر داشت	نقش ایمان ز قلب او داشت
تا نکوی بعبادت او	من فلان مردم فلان زاده
آن دیگر من برابر نیست	هر که اندک گفت عقل در نیست
این سخن را ضایع ملعون گفت	گشت به نیک نقد این و حق
این آرزو خلیل رحمن شد	از خنای نوح پاک گفتار شد
عسل از زهر لعل از خار	بنده حکمتش چه جدا را
عکرم از صحرای ابله است	کرم از زینت خشت بوحل است
بولس که مصطفی عمر بود	و شمس ضحی خرم عالم بود

حکم او طاعت نبوت شد	رفت کاینکه زیر جبهه شد
هر اندک امتان تن برود	مسیح بر موزه کرد پیغمبر
کاملینا امتش فهمید	از خداوند خویش طلبید
زاجه ام رسول عالم نسل	مسیح قیام مقام شد با نسل
بود تا زنده آن صیب هرود	در غم عاصیان اکت بود
وقت ز قاتل رسول آزاد	امتنه گفت گفت با نده داده
روز بعثتی که میشود آغاز	امتنه گفت گفت خیز و باز
نشینا کنونی ز مملو باز	در قلم آوریم سلیم مع باز
زنده عونه خاندن کار	غیر سلطنت واحد القهار
بشایسته ای از حق ملک	زنده گردند باز در ملک

میتودرم بار رسول روید	از کرمای ما و پیید نوید
آن مقرب فرشتگان خدا	میرساند بار رسول خدا
اصحدا و امجدای غیبر ۲	وقت روز حجاب شد انیز
خود را ز رو فدا کنند بالا	بحال تو مایه و لا ۲
یا ابوالقاسم صاب و رخوا بی	وقت آن شد که مثل ما بی
حضرت مصطفی که رفاز و	دست با جبرئیل انداز و
گوید ای یار محمد با من	هدایت کجا چکنم من ۲
گو که احوال امتم مونس است	بلو من از این سبب غمناک
حضرت جبرئیل با یار است	که میام کنند خون بار است
مرگجو میدار صیب احمد	امتا هنوز زیر لحد ۲
بعد از آن در میان مرویات	سجده سازند امتی کوای

نشود

نشود تا ندای شفقت ناک	نشکر و در از زمین آسمان پاک
هدایت رسول و انیم رنج	امت اندر پشش پنج
هدایت رسول و حسیه است	کار امت و لیک ویر نه است
هدایت رسول و راندش	امت اندر ره نفس و نفس
لیک تو به زجرم بکشد	همه اوقات صرف او کشت
آن رسولیک مادر راه است	صفقتش اعیان الی الله است
شاید است منتهی نذیر	رحمت عالمین سیر چمنیر
مهربان منفع امت	گفت آن ره بر علومت
مخلوب بالصلوة قبل النوت	نیتا بید لبو پیش از موت
عجلت تو به نیت امل است	ملت ادن شان حاصل است

مر ترا وقت مرگ تعیین نیست	عجب یک نفس در غم این سر است ۱
ملک الموت نیست آماده	و دیده بر سینه تو نباده
منتظر او بامر سپی نه	تا ربا بد ز هیچ تو خانه
مرگ نزدیک تر ز ابرو در است	ابر و تو فکرت اوی است
ملک الموت پیش نشان	نمیت معلوم دم ز زبانه
مرگ برفق کشیده تیغ	تو از او غافل و دروغ و ریغ
مرگ در فکر تو است شمع صبح	تو از او غافل و صبح و صبح
غم انحال و نیورتا که	بسک نفس بد و در تا که
فحرامت شفیع روز حیات	بد ما و تو در فتنه اند کباب
نیت تو بگزیده از دواج	بیمدم ماه لیلیه امرا ۳
گفت نیت هیچ و دود	آخر وقت در کنارم بود ۱

حسب پاک

حسب پاک وی ز زجر ک ماند	لیک لبای لعل مر جیبا ند ۲
با وجود یک سجت شد در دم	کوش خود و لعل او کس دم
آن رست نیا عر حنیت جفت	امتی یارب امتی مرگنت
او بگردانجنس و صیفا ۲	امتا نند در ره نیتا ۲
در سبها بادشاه و ریاد	اوضای مدینه ما ضعیف غافل
دادا انقباض و دست داد	حسب ملک از این خراب آباد
قافل کوه کوه و اعیان	تو در این کجانی هنوز خواب
بشوایا نیک پیش شربت بود	همه رفتند بکعبه مقصود ۱
تو و این ویر که به تنای	مانده با هزار رسوای
همه بماند تو رخت بر بستند	در رسوای خود بستند
تو هنوز دزدان غفلت کنی	حق ز این عمر جعفر و حق

چشم بکشی از برای خدا	تا نماز از بخت نبرد جدا
تا نماند بعد از مردان	در بیابان حشر کجوان
حکایت	ت
با الوه قضای امام کبیر	بنجارا شده اجازت بر
گفت از روی مشورت خفت	بینه با خلق و عطا بید گفت
زن او با تملق بسیار	گفت حتی امام بزرگوار
قبل از اندر مقام از یک ش	خود را در فضا صاحب وی
گفت در کودکی میگشتم	کوی آتش پرست میگشتم
خویش را با سپهر او بردم	زوی که بکشد ناخورد و دم
چون تو گفتی رسید در فاطمه	غیر از این چه رنیت در فاطمه
گفت تا بکشد ما در توست	نفس تو خلق باشد بخت

خواه با

خواه بر سر آن سبزه نشین	صاحب بکشد ما در یافت
خواه با او گفت عرفی دل	صاحب بکشد ما نکرد چل
گفت خواه در فروش مرا	تا که برسد ورم رساندورا
گفت فردا جوابت بگویم	آن محو پس برفت بشی خفت
صورت حال را که عرض نمود	خواست از جا خویش خفتش زود
گفت تا بکشد ما این مرد	اینقدر رسد خویش باز دور
انچه او رفته است حق و بیست	و این که این کوی ایست
خوشه برآمد خوش زردون	گشت عالم بخشن زردون
همه اتباع او که شنیدند	دین این باک بگشیدند
بیبش آن بزرگ و هر	یک محو پس غانده در نه شد
روزی این مکه در خویش	در محل نماز رفت از خویش

بعد از آن آمد آن بزرگ بحال
 گفت که من شایباز نیکی و خست
 قبل از این در کودکی مسکنم
 روی خود را بسوی او کردم
 روزی که حضرت قمار
 در جهان لاف زیده می کردی
 من نشسته می دیدم و می گو
 می خطا بود و نیکی من کردم
 بعد از آن که در ریاضه
 دای بر حال مایه رویان
 روزی که باده و خمر
 از شدنش ستاده بارید و

جمع کردن آفتاب ماه
 بچنین حکمی که دشت زخم
 آبشما بدین بزرگی صاف
 روزی که خلق رستند
 کاندنم روزی که زن مردند
 همه چیز کار خود باشند
 قدر او که ام جان تن است
 نزد پروردگار جزو کل
 بوالعجب و زبخت حیرانی
 آشکار شود و منت نام
 حضرت زوال الحلال اهل کرام
 بچنین توری شوند بسیار
 کوه های زمینی شود و چشم
 شود از سوال و شکاف شکاف
 کوه کانی می شوند از غم ببر
 مثل پروانه اند که درین
 مانده در زیر بار خود باشند
 برین ممد دست در چرخ است
 بگوای زبان شود و ارجی
 بود و نکند و را و شجانی
 نیز میزان داد و عدل اخصار
 بر این شبیه حلال حرام

برسد از ماه اجناس کروی	آن کند بافتی این کروی
تو که عید مشک معبودم	امروز که بر تو فرمودم
تو چرا خلافت آن کروی	نفع خود را جزایان کروی
خود را جزا ندانسته	در محلی که میتوانسته
غیر شمرنده که در روبرو	وای اندم بجای قطره آب
مگر آنکه کشد آبی ماه	برده عفو بر گناه ماه
گر بخشد مقدر و عذاب	رو بیا هم بستی عقاب
چه خطا بود این که من کردم	ظلم بر جان خویشانی کردم
مو	قط
هر کس را که عقل و راک است	وطن اصل همه خاک است
چند روز یک راه بپودم	بهر سو دای آمده بپوده ام

بعضی بودای خود ز درخت تاب	کوار هر امور از هر باب
بار مردم بخت از بخت	تو بودای خویشانی هستی
داد و لای قافل آواز	کوچه سازید با وطنها باز
آنچه که سیر نیک به بگذشت	باز گردید کار و نه بر گشت
نفع بگرفت اید خواه ضرر	نبست بودای ریشم و دیگر
الوصول حاصل بر خوانند	نبست ملت که باعثی مانند
هر که بودای خویش با فردا	مانده بوده است آه و ادا
بعد از این دست پست چیست	بوی خوش نصیبی پستی
بپوخته اند عمر و راز	دست خلا رو نذاختا باز
ای گرفتار نفس اندیشه یار	چشم بکن از خواب غفلت یار
تا بنگاه امیر و پادشاه	شوم باد از سپاه رویا

بالساد و کبر بود	حقی صد حقی بخر بود
مرد عمر تو شد قیاس بکس	این چه غفلت بود و دروغ و دروغ
عمر بگذشت با تویی و بسته	چشم بکش از غفلت بسته
زاده بزرگ و کبریا بگری	بد غفلت شده چه بگری
و عذرا که حضرت قنار	بدستغفور بی بالا بچار
نیم شبها بدر که سبحان	غافل از تفریح بنیان
نشد از برای خوف طبع	تجاف جنوب هم را مع
طوف غافل از این صفتهای	دیده یا باز کن که رسوایی
یاد از کور از قیامت غم	و مبدم میشود و عزت کسم
مرگ نزدیکتر که بیان گیر	عم خود را بخور ره آن گیر
بهر نفس برون ز این عالم	که بیاد حق است عید نه است

که دیان که نباشد

کون باشد بیاد حق هر دو	دم میندازم است غم
چونکه وقت گرفت گیر آید	هر دو مرا صبا مر باید
کبریا زده هر سر موی	روغش جواب میگوی
هر که یک لقمه غفلت خدو	در وقت بستی خود برود
هر قدم بجهنم میماند	میشود عقده پشیمانی
هر نظر کس بغیر عزت کرد	چشم خود بر تیر رحمت کرد
ای خوش آن کس بر قرار بود	دست در کار دل بیار بود
که روی نظر بد بسوی است	باطن انیم حضرت اوی است
بای و مینماید بسو حق	این بود کار عارف مطلق
نطق و حرف جان دل درو	نبرد زین مقام هر کس با
یا الهی هست مرا در	اصطاردی نصیب ما در

ما که بر خونی تن گرفتاریم	تا پسندیده خطا کاریم
عاقبت باز از کشتن ما را	بمقام رفتار کشتن ما را
بدی مخلص از گرفتار	چونکه بر بنده لطفها دار
نام پاکت غفور و بخشنده	بنده میر حیدر عیب گردار
مناجات برده	
ای که می که در عیان غیب	از تو بپوشیده است از ما عیب
از تو الطاف مهر با نیا	ما مقید به مهر فنا نیا
از تو طلبیده ز ما دوری	از تو عفوز ما را مغفوری
تو که بر بنده مغفرت دار	مخلصیم ده از این گرفتاری
که ما را از نوب در جنب است	نام پاک تو غافر الذنب است
که ما را از انحراف نقصان است	نام پاکت رحیم رحمن است

سرکه مارا

که ما را عاصی خطا کاریم	نام عبیدی مومنی داریم
از بهمین نام امیدواریم	که در بنده شکر باریم
بهمن نام ای جهان آرا	زیر خاک بسیم بر ما را
روز محشر میان مردان	بهمن نام بر سر روگردان
که ما را قابلیت بد کردار	از تو دور رو امید الله یار
روز حیر اینهای مد بهوش	بیم عیبهای او پوش
حکا	ت
شیراز رحمت خداوندی	یک حکایت اگر فرد مندی
حضرت مصطفی شرع رواج	عرض میکنم در شب معراج
روز محشر تمام بنده	اولین آخرین شوند زنده
منکه باشم کباب امت خود	ده بدستم چنان است خود

تا که از حال است غم گشیش	سکند اندر امتان سپیش
چونکه است عجب بر نیانند	بای تا غشیر لقی عیانند
گفت حق احمد تو میخوای	هر کس نباشد آگاهی
من میخوام ای زلفیه جمال	هم تو که نباشد از این حال
هر که خواند و	طمع دردم
زانکه من	بندگی کنای
تست	تست
تم غ	تم غ ۲
بسم الله	الرحمن الرحیم

قال النبي عليه السلام طلب العلم فریة على كل مسلم و مسلمة یعنی
 بفرموده الله علیه السلام فرموده اند که طلب کردن علم فرض است

بر چه مسلمانان مردان و زنان و آزاد و بنده و زراعی علم حبار
 علم است اول علم تقوی بعد علم نماز بیوم علم روزه و صیام
 علم حفظ و نفی است بدانکه بر چه مسلمانان فرض شده است که این سال
 یا بگیرند امام ابو حفص کسیر بخاری رحمه الله علیه گفته اند که
 هر که نماز نکند از دو آنچه در نماز فرض است همه را بی سر آرند
 و نامهای فرایض را ننمید اند نماز وی درست نباشد و استن
 فرایض ایمان و واجبات ایمان و شرائط ایمان و اسلام و صلای ایمان
 و ربا عیان و حاکم ایمان و پنج ایما و پوست ایمان و تخم ایمان
 و زمین ایمان و برک ایمان و آب ایمان و فرایض نماز و و حاکم
 نماز و پوست نماز و نوافل نماز و تباها گفته اند نماز و فرایض
 و انود غیسل و واجبات مسلم و اسلام و فرایض و فرایض

زکوة و زلفی روزه و نماز و زکات و ایما لایک است
 نیار آنکه بمسلمان راجع است و این کتاب به مهابت المسلمین
 نام نموده شد تا مبتدیان را بسندیده شود **اگر چه بسندید از بیرون**
 زلفی کلام است **جواب بگو** شناختن خدای تعالی است **اگر چه بسندید**
 تو درگاه ایمان کلام است **جواب بگو** دل مومنان است **اگر چه بسندید**
 ایمان چیست **جواب بگو** عطای باری تعالی است **اگر چه بسندید**
 ایمان از جهنم آفریده است **جواب بگو** ایمان را از نور آفریده است
اگر چه بسندید ایمان بر چند نوع است **جواب بگو** بر پنج نوع است
 اول ایمان مطهر ایمان فاشترکان است و دوم ایمان معصوم ایمان
 بنمبران است بیوم ایمان مقبول ایمان مومنان است چهارم
 ایمان موقوف ایمان مبتدیان است پنجم ایمان مردود و دیگر منافقان است **اگر چه بسندید**

شرط

شرط بقای ایمان چند است **جواب بگو** سه چیز است اول شاد بودن
 بر یافتن ایمان و دوم تمکین بودن بر تبادله کننده ایمان بیوم ترسیدن
 از زوال ایمان **اگر چه بسندید** زلفی ایمان چند است **جواب بگو** چهار
 اول ضای تعالی را دانستن و دوم نجات تعالی ایمان آوردن بیوم
 نجات داشتن چهارم ایمان را با خود بودن ان شاء الله تعالی **اگر چه بسندید**
 صفت ایمان چند است **جواب بگو** هفت است اول ایمان نفی آتیه بودن
 دوم علم غیب خاصه خدا تعالی و دانستن بیوم هفت و دوزخ دانستن
 که و نیکو چهارم علم را با ایمان دانستن پنجسم حرام را حرام دانستن ششم
 خوف آتیه از عذابهای خدای تعالی ترسیدن به نعم ربی یعنی از رحمت
 خدای تعالی امیدوار بودن **اگر چه بسندید** واجبات ایمان چند است
جواب بگو دو و زده است اول با عاقل صحبت و دانستن و دوم از غایت **دور بودن**

پیوسته شد و آیه اول مبارک چهار را بر پند نهیم و دست مرت
بر پند مالک نشستم و در جنگ را آتشی و او را پیغم که خدا ای و
شغفت نمود و در هر روز او را شستم مرده را شبانی نهیم پند که بر راه
دور کویم و هم بخاسته که در راه باشد خاک پوشیده یا زویم طواف خانه
کردن دو دوازده بار عمل عبادت را ایام موقوت **که بر پند** اصل ایام
و عنایت حق است اگر بر پند ایام بر موم من فرض است یا
جواب بگو که بر موم من نیست و بر کافران فرض عمل ایام بر موم فرض است
که بر پند عمل ایام که است جواب بگو که نماز روز و حج و زکوة
که از موم من است در وجودم آید **که بر پند** اصول این چند است
جواب بگو که نیست است اول تو حید یک دلبستی و یک اعتقاد کردن
دوم عدل خدا آن است که بر خود راسته کنی پیوم امامت یعنی کار

بر کار دنیا مقدم دارد و مبارک امر معروف است نه است که بنا بر سلب از دنیا
و مردمان را هم فرمایند بجهت منکر آن است که آنچه خدا تعالی نکرده
از وی دور بودن و مردمان را هم از آن منع کردن ششم تبری است یعنی
آنچه غیر حق است بر بودن و مردمان را هم از آن منع کردن پیغم
تو لایق فیض خدا تعالی و دست داشتن به پیوستن به ششم نبوت
رسول خداست غرض جل **که بر پند** ایام آوردن بر چند نوع است
که بر پند بر دو نوع است اول ایام مجمل دوم ایام مفصل
اگر بر پند که ایام مجمل که است جواب بگو که امتت بالکما هی و
وصفاته و قبلت جمیع احکامه و در کانه یعنی ایام آوردن من بعد از
غرض و بنا بر آن است بخوبی و بجا که بایسته نامهای وی و بایسته صفتهای
قبول کردم و این بجا را آنچه در دست بنه ارم از کفر کافری و از جمل

پذیرفته و بی سببانه را اینجاست که است که است باللّه و ملائکته و کتب
 و رسول و الاپیوم الاخره و خیر و نفع من الله تعالی و العبد المذنب
 ایما آوردیم منجی عزوجل و فرشتگان وی و یکتا بهای وی و بر لایق او
 و روز قیامت که تقدیر نیک و بد بر سر از خداست عزوجل زنده گردانند
 بعد از میرانیده است و در است فعل الله ما یشریک ما یرید
 العزّه و قدره که **بسیار** بنای نماز خدایت **بسیار** نشیبت
 اول قبل و قبل بیوم علم مبارک طهارت **بسیار** نشیبت وقت که **بسیار** در
 رکعت نماز چند فرضی است **بسیار** دو از ده چند فرضی است
 نشیبت در روز نماز است و نشیبت بیرون نماز است و آن نشیبت که بیرون
 نماز است اول آب پاک دوم جای پاک بیوم جام پاک مبارک و وقت **بسیار**
 نیست نشیبت قبل آن نشیبت که در روز نماز است اول تکبیر تحریر دوم قیام

بیوم قیامت یک است و نماز مثل ایة الکرسی یا آیت کوتا مثل آن
 اعطینا مبارک رکوع پنج و ششم قعدۀ **بسیار** در رکعت
 نماز چند خبر است **بسیار** است **بسیار** خبر است است
 هفت در رکوع و هفت در سجود و هفت در قعدۀ است آن هفت که
 در قیام است اول با ورود بر دو دست از آستان جامه دوم دست
 بر بالای دست چپ و دست راست را زیر ناف و زمان را **بسیار**
 بیوم در سجده گاه نظر کردن مبارک **بسیار** الله خواندن
 نجوا عوذ بالله گفتن نشیبت گفتن بیستم آیین گفتن آن
 هفت که در رکوع است اول تکبیر کویان بر رکوع زفاس دوم **بسیار**
 نظر کردن بیوم سبای نا نور با انگشت دست گرفتن مبارک
 ربه العظیم گفتن پنج **بسیار** عده گفتن نشیبت رباک الحمد

هفتم آرام گرفتن و رقص آن سنت که در سجده است اول تکبیر گفتن
 در اول و آخر و دوم هفت اندام فدای تعالی را سجده کردن پس بگویم
 و دست رو نهادن در چهار انگشتان دست پای را بر سر قبل کردن
 پنجم سجده را بالا علی گفتن ششم در بنی خود مکرر گفتن هفتم در میانه
 نشستن که اندامها قرار گیرد و آن سنت که در رقص است اول نهادن
 پا در چهار انگشتان روی دوم ایستادن پای راست بر انگشتان مکرر
 را و زمان را نشستن بر جانب چپ و پای راست را بر فک راست
 سوم نهادن دستها بر روی ران چهار انگشتان بر سر قبل
 کردن پنجم و رکنا خود مکرر گفتن ششم در رقص آخر رکب و علیله
 صلوة فرستادن هفتم سلام دادن بر رست و جب به نیت
 فرستادن **در سجده** واجب نماز هفت دست جواب بگو

دوازدهم اول فاتحه خواندن دوم سجده با فاتحه فهم کردن
 پس بگویم قرائه کردن چهارم رعایت ترتیب نگاه داشتن
 و فعل مکرر فعل مکرر آن است که دو سجده یکبار در یک کعبه
 تعدیل ارکان یعنی آرام گرفتن در رکوع و در سجده و مقدار
 یک پنجم ششم قعد اول هفتم الحیا خواندن در هر دو قعد هفتم
 بلفظ سلام پس فرستادن نهم تکبیرات عیدین و دعای قنوت
 خواندن یا زودیم در بلند بلند خواندن دو روز و نیم در یک
 خواندن **که یک دست** اقبال نماز هفت دست **جواب بگو**
 باینزدهم اول سخن گفتن از جنبش و مان باشد دوم راه
 رفتن و نماز بیوم سلام کردن در نماز چهارم مالیدن
 در نماز پنجم خبر خوردن و نماز ششم عمل کثیر بدو دست اگر

بگویند میبایست در نماز هفتم رفته بود و در نماز هفتم
 قرائه کردن بغیر از نماز هفتم جواب غلط و اولی در نماز دوم است
 سلام دادن در نماز یازدهم خبر فوت نشود و گوید قالوا یا ائمه
 دانا الیه را صبح و نماز دوم و از هر چه در حجت است نکر است
 سیزدهم ترک فرض کردن در نماز چهاردهم بنده قیاب است
 در نماز پانزدهم یک عضو را بپوشد و در نماز هفتم
 بچه سه و رفته با لازم میشود **جواب بگوید** در چهار جا لازم
 میشود اول ترک واجب و دوم تا غیر واجب سوم تا غیر فرض
 چهارم قرائت بجا **جواب بگوید** ترک واجب کدام است
جواب بگوید مثلاً در وتر دعای قنوت بخواند ترک واجب
 شود تا غیر واجب آنست که بعد از سجدات

بعد از سجدات که اللهم خواندن فاتحه بخاطر رسید تا غیر واجب
 تا غیر فرض آنست که سجدات در چهار رکعت نماز و رفته و رفته
 غیر نشسته برخواست و رقیع بیاوش آمد رکعت نشسته تا
 فرض شد قرائه بجا آنست که بجا التحیات دعای قنوت خواندن
 و در این چهار جا بچه سه لازم شد **جواب بگوید** آب بر چند نوع
جواب بگوید بر پنج نوع است اول آب مطلق و دوم آب مفید سیم آب
 مکروه چهارم آب مشکوک غایب **جواب بگوید** آب مفید
بگوید شش است اول آب انکوره و دوم آب انار سیم آب کوش
 چهارم آب کلنجاب **جواب بگوید** غولونک ششم آب ترنیر **جواب بگوید**
 آب مکروه کدام **جواب بگوید** آب که در درموش یا کرم به ریخته
 باشد **جواب بگوید** آب مشکوک کدام است **جواب بگوید**

پس خورده است و پس خورده **خورد** آب بپید که آید
 بگو در آن آب یک خالبت رسید باشد **بپید** از آن
 قول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فغسلوا
 وجوهکم وایدیکم الی المرفق ورجلکم الی الکعبین یعنی
 ای آنانی که ایمان آورده وید و قفا کرده کینه صلوة را بشوید
 و بشوید و رانای آن و بچه کشید جاری بشوید و بشوید
 تا شالیک بدین غسل بدن آید ثابت شده است **بپید**
 در طهارت جنبه فرض است بگو که چهار جنبه فرض است اول
 شستن رو از دمید مو بر شانه نازیر رقص از این زرد کوش
 تا باین زرد کوش دوم و دست شستن تا آنجای پیوم رابع رابع
 کشید و چهارم و بای شبانه تا شالیک در نه بپام

شافعی

شافعی نیت بفرز است یک نیت کردن دوم ترتیب شستن
 بیوم ترتیب و داشتن **بپید** در طهارت جنبه
 نیت است **بپید** معده بپید است اول جنبه نیت کند نیت
 کرد طهارت سازم تا نماز بر من میا کرد و دوم بپید گفتن یعنی بپید
 العی العظم و احمد لله علی دین الاسلام گوید بیوم دست شستن تا
 چهارم آب در دهن کشید و آب در بینی کشید ششم خلال کشید
 کوش هفتم تا کوش هشتم غره غره کوش نهم خلال کشید
 دهم بپید افشاندن یازدهم هر عضو را بار شستن و دوازدهم
 تمام بپید کشید بپید و بپید دو کوش کوش چهاردهم
 ترتیب نگاه داشتن پانزدهم موالات است شانزدهم بپید
 آب بپید نیت بپید است **بپید** در طهارت جنبه

سبب است جواب بگو که پنج چیز موجب اولیت کردن دومی است
 کردن کردن سیم در ترتیب نگاه داشتن چهارم از راست ابتدا کردن پنجم
 به دور به شبستان **که سبب است** و طهارت چند چیز مکرره است **و سبب است**
 نخست چیز مکرره است اولت بر روی سبت بر کردن دومی در اندام
 خود دیگر سبت سیم بدست جابت در و پا در سبت کردن چهارم
 بنی بدست راست پنجم خیر و راست افکندن ششم سخن در وقت
 استیجا کردن هفتم بدست راست استیجا کردن هشتم اندام
 زیاد از به شبستان **که سبب است** پاک طهارت بر چند نوع است
جواب بگو بر دو نوع است یکی طهارت ظاهر و یکی طهارت باطنی
 طهارت ظاهر آنست که با پاک طهارت کند طهارت باطنی آنست
 که خود را از نگاه دار و در زیا نیز نگاه دار و وجان خود را از

پاک دارد

پاک دارد و دیگر چشم خود را از حرام نگاه دارد و زبان خود را از غیبت نگاه دارد
که سبب است استیجا و استیقا کدام است **جواب بگو** استیجا اگر او را
 دل است بر پاک شدن و استیقا آنست که سبب در دست خود را نگاه دارد
 تا بخواهد از او ازل شود **که سبب است** استیجا بر چند نوع است جواب بگو
 بر دو نوع است یکی استیجای آب و یکی استیجای خاک **که سبب است**
 آب بر چند نوع است **جواب بگو** بر سه نوع است چهار فرقی است و یکی واجب
 و یکی سبت و یکی مستحب یکی احتیاط و یکی بدعت است چهار فرقی است
 اول زنی که از حیض پاک شود و از نقاس پاک شود سیم جنب باشد
 چهارم در مقعد زیاده از درم شعر ملوس باشد شبستان آن فرض
 و واجب آنست که برابر در هم باشد شبستان آن واجب آنست
 آن رت که از در هم کم باشد شبستان آن سبت است مستحب آنست

سنجک تر شود و شبستان آن مستحب است اگر جز تر نشود که در شبستان را
 شبستان احتیاط است اگر پاک باشد شبستان بدعت است **اگر چه**
 استجای خلک بر چند نوع است **جواب** دوازده نوع است شش او جائز
 و شش او ناجائز است آن شش که ناجائز است اول پخال و دوم او پخال
 علف چهارم کسین و پنجم ششم بدست است استجای کردن آن شش
 جائز است اول فال و دوم سبک و سبک و سبک و سبک و سبک و سبک
 و شش ششم بدست و پاک کردن **اگر چه** و ششم و ششم و ششم
جواب چهار جنبه فرضی است اول نیت کردن دوم قصد خاک کردن
 سبوم یک ضرب و دو مالیدن چهارم بر خاک کردن از بر و دست
 مالیدن تا آنج **اگر چه** و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
 شش از پیش بول و دودی و دودی و دودی و دودی و دودی و دودی

باشد

باشد و بر آن پس با دو غلط و کر می آید که دو آن مگویند و چهار دیگر آن
 منکر ظاهر ندارد و همچو سبوم و خون و زرد آب و ق که بر سر و پا باشد
 و چهار دیگر مکان ظاهر ندارد و همچو و لوانکی و سبوم و سبوم و سبوم
 و خواستگی زده و صیقل را یک از آنیر مفده موجود شود و وضو نکند **اگر چه**
 اقل حصص اکثر حصص و شبانه روز است **جواب** اقل حصص اکثر حصص
 و شبانه روز است و زیاده خون فایده **اگر چه** اقل تقاضا اکثر تقاضا
 و شبانه روز است **جواب** اقل تقاضا اکثر تقاضا و شبانه روز است اکثر او را
 حد نیست مثل زنی که آمد هر علی و خونیک از او و وجود آید همان زمان
 پاک شود **اگر چه** اقل طهر و اکثر طهر و شبانه روز است
 و اکثر او را حد نیست **اگر چه** اقل طهر و اکثر طهر و شبانه روز است
 شش است اول نجاست دوم بیاض است سبوم زرد است چهارم کبود است

چهار جنبه فرضی است
 چهار جنبه فرضی است

پنج خاک زینک است ششم لاجورد است **اگر بر سینه که حمل غلبه کند**
جواب یک - یازدهم پنج و فصد است و مبارک است و یک واجب یکی است
 آن پنج که فرض است اول بیرون آمدن آب منی بروی جنبه که دوم
 فصد آمدن و وختنه با آنکه آب منی فرو دایه بیوم زینک
 از حقی پاک شود چهارم زینک از نفاس پاک شود پنج و خواب است
 و آن چهار که سنت است اول غسل روز جمعه و دوم غسل روز عرفه بیوم
 غسل روز عید چهارم غسل روز اجماع حاجیه و آن یک که واجب است
 غسل کرده و عمل او واجب و آن یکی که مستحب است که در غلبه
 شود و یا کافیه می باشد غسل در مستحب است **اگر بر سینه که**
 در غسل جنبه فرض است **جواب یک** که جنبه فرض است اول
 آب در میان کوه دوم آب در بینی کوه بیوم آن تمام

اعضای نه

اعضا نه سال و نوزده ماه مالک دو جنبه فرض است اول نیت کردن
 دوم تمام اندام را شستن جنبه بیوم صلاه الله علیه و سلم گفته اند
 زیر هر تار موی شستن است نوزده ماه ابو حنیفه بجنبه فرض است اگر
 و غسل جنبه سنت است **جواب یک** که پنج جنبه سنت است اول
 دود شستن دوم اندام شستن بیوم بیستیک
 بر تن است ویرا دور کردن چهارم از برای خدای تعالی و شستن
 خیمه غصه را با آب و در شستن دو بانی شستن اگر آب حرم آید
 کوه در غسل شستن است بعضی گفته اند فرض است **اگر بر سینه که**
 موجب غسل جنبه است **جواب یک** که چهار است اول غسل مرد و دوم شستن
 بیوم صفت چهارم نفاس **اگر بر سینه که** واجب شستن است
جواب یک که هفت است اول صدقه فطرون و دوم قربانی کوه بیوم

نماز وتر گذاریدن چهار رکعت خدمت شود هر کس در نماز نهم نوزده خدمت بدرود نماز
 ششم نفقه ذوالاحرام یعنی خونی ندان را بر پیشه و محبت کردن میفهم
 نماز عید گذاریدن اما در نماز وتر قبول است بر یک قول و فرض است و بر یک
 واجب قبول است و بر یک نیز شرعی نیز قبول است بر یک قول و فرض
 بر یک قول واجب است بر یک قول است **که هر یک یک روز** خدمت
جواب است اول در آمدن ماه رمضان بر یک قول عدل بایده خبر دهد
 ماه را دیدم که روزه بایده نیست و دویم گفتن آن دو کواه بایده که او هر بایده
 که تا گفتن روزه درست باشد بیوم از خوردن و نشامیدن و عجا کردن
 خود را نگاه دارد **که هر یک یک روز** نیت های نماز جمعه کدام است **جواب** یک روز
 چهار رکعت است نماز جمعه گذارد بعد از آن دو رکعت
 فرضیه گذارد و چنین نیت کند که نیت کردم قطعا که دارم فرضی و فرضی

بگذارید

بگذارید در رکعت نماز جمعه اگر کم یا ماضی باشد یا خالص الله
 تعالی اکبر است را چنین نیت کند که نیت کردم بگذارم چهار رکعت
 است نماز جمعه بعد از آن چهار رکعت نماز احتیاطا را چنین نیت کند
 نیت کردم بگذارم چهار رکعت نماز را خالص الله تعالی اکبر بعد از آن
 دو رکعت نماز را نیت کند و در نماز عید فطر گوید که نیت کردم بگذارم
 دو رکعت نماز عید فطر مع حمد تکبیراتش واجب اند وقت است خالصا
 لله تعالی اکبر عید قربان را عید افهی گویند **که هر یک یک روز**
 حج خدمت **جواب** است اول هر ام بستن و دویم توقف عرفات
 کردن بیوم طواف خانه کعبه کردن **که هر یک یک روز** و اجابات حج
جواب است اول عمره دویم و توفی جمع لغیر من و لک مقام جمع
 حضرت آدم با حوا رفی الله عنهما بیوم سعی میثاق و

چهارم سبک انداختن پنج طواف صدر مراقاته را ششم سبک انداختن
سبک قبل خند است **جواب** پنج ست اول چهار است دوم
 بیوم بیت الممور است چهارم کر است پنج عشر است **سبک**
 مکان امام خند است **جواب** پنج ست اول سه ست دوم چهار ست
 بیوم فعل است چهارم عقل است پنج دل است **سبک** مکان پنج
 امام که است **جواب** پنج ست اول چهار است دوم دوم در کعبه است
 امام بیوم در بیت الممور است امام چهارم در کر است امام پنج در عرش است
سبک تو امام مای و امام تو کعبه **جواب** **سبک** امام شایان
 منم و امام من قرآن است **سبک** ما بتواند امیکند و تو بک
 اقتد امیکند **جواب** شما یا ان کمن قند امیکند و من بقرا
 خدای تعالی و با همه اهل سلف اقتد امیکند **سبک** نماز ما

بنو در است

بنو در است میشود و نماز تو بک در است میشود **سبک** نماز شما یا ان
 کمن در است میشود و نماز من است یعت ربخود و در است **سبک**
 نماز خویش میکند ری یا نماز ما **جواب** **سبک** که دارند نماز خویش و امام
 قوم دشمن را امامت میکنم امام باید که ای چهار سبک را یاد گیر و نماز
 با اتفاق علم او در است باشد **سبک** خبر یک ترک عه فوهرام کند که
جواب مردن است که غیر ترک عه فوهرام کند **سبک** خلفا
 راشدین خند است **جواب** باز ده ست اول عبدالله این عمر دوم
 عبدالله مسعود بیوم عبدالله این عباس چهارم زید این ثابت
 نجم عالی است یونشتم مولی انور یفتم مفاد جیل سبک حضرت ابو
 صدیق نه حضرت عمر و هم حضرت عثمان باز ده ست حضرت علی
 حمله بر خند است **جواب** سبی نهفت ست اول چهار سبک نهفت و هم

این مراتب را نداند هر چه از آن کسب رود باشد حرام خورده باشد فساد
قیامت در پیش بر آن رو بیا باشد و چیزی از آن شود و الله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدان اسجد لکن فی الدار میں کہ اس کتاب سے در بیان معرفت
ایمان و اسلام و نماز و روزہ و زکوٰۃ و حج و عمرہ الفی و واجب سنت و مستحب
و ارکھا معظم و مکن ثابت شدہ است و این را بر ہمار فضل بنانند ماہ نہ
تا مبتدیان را پسندیدہ شود **ترجمہ** تو مسلمان ہو۔ الحمد للہ
ترجمہ معزا الحمد چیست۔ **ترجمہ** شکر و سپاس و بتائش معزا
ترجمہ عز و جل **ترجمہ** خدا را مستجاب ہے جو **ترجمہ** مستجاب کہ **ترجمہ**
ہو کہ مستجاب ہے جو **ترجمہ** بخوان و بگو کہ وہ **ترجمہ** مستجاب
و لصفہ و قدرت **ترجمہ** تو تو عالم لم یزل **ترجمہ** البصیر البصیر

لغینہ خاں

[illegible]

بعد الله تعالى والابتناء على النواهي يعني بسلام کردن نمودن ستونهای
 بوداری خدای عزوجل هر چه منع کرده است بکلی باز ماندن و معرفت احکام
 الهی و احکام صلوة و نیت هر دو مانع از اقرار نیست **چونکه** ایمان مستقیم
چونکه ایمان اقرار بالذات و تصدیق بالقول و عند شافعی عمل
 معنی ضامن باشد که ایمان اقرار کردن است بربان و استوار داشتن است
 بدل نذر و اعم شافعی ارکان است بر حکم **چونکه** نیت صفت خدا
 تعالی که اوست **چونکه** حیات علم قدرت حکم تکوین اراده کسب
 و وصف دیگر را بلیه و تنزیه خوانند که آنست که او را زوال و فنا
 نیست **چونکه** ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق است **چونکه**
 ایمان اقرار است تصدیق و هدایت اقرار و تصدیق فعل بنده است و آن
 هر دو مخلوق است هدایت صانع حق است و او صاف خداست

آن غیر مخلوق است

آن غیر مخلوق است **چونکه** ایمان بر عقل است یا بر جان **چونکه**
 بر ایمان بر عقل است و هم بر جان شرط آن که بالغ باشد هر کس این
 دو را نداند ایمان ندارد **چونکه** نیا مسلمان بر چند نوع است
چونکه بر پنج نوع است اول کلمه شهادت گفتن است که ائمه
 لاله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسول و دوم نجوای نماز
 گذاردن بسیم و روزه ماه رمضان و داشتن چهارم زکوة مال
 پنجم طواف کعبه از زیارت کردن هر یک را قدرت و توانایی باشد
 مرزاد و راحیل چندین در ضمیمه است که قال النبی علیه السلام
 الاسلام خمس شهادت ان لا اله الا الله و اقام الصلوة
 و اتوا الزکوة و صوموا شهر رمضان و حجوا بیت من استطاعوا
چونکه ایمان که اوست **چونکه** کلمه طاعت خیر

در خبر آمده است که قول تعالی و الذین استوار بهم یعنی آدم علیه السلام
لا اله الا الله محمد رسول الله **بسم الله** ایمان که آدم است **جواب** پنج وقت
نماز که اردن است جنبه خدای تعالی در قرآن یاد کرده است که حافظ علی
خاصه علی الصلوة الوسطی من جنات باشد که نماز دارد پنج وقت
نماز خاصه نماز دیگر که آن را نماز میان یک مریض و در خبر آمده است که
قال النبی علیه السلام صلوا فمیکم وزکوة ما کم و صوموا فمکم و حجوا فمکم
و بکم فیدخل جنت بلا حساب معز جنات باشد که یکبارید پنج وقت نماز را
و به پید زکوة مال را و در ایام روزه ماه رمضان را و حج خانه کعبه کنید
هرگز زاد و راحل باشد و آید در رغبت با حساب **بسم الله** دل
ایمان که آدم است **جواب** که قرآن است جنبه در خبر آمده است قال
النبی علیه السلام کل شیء قلبک ایمان قرآن معز جنات باشد که

هر چند را

هر چند را دل است قول ایمان قرآن است **بسم الله** هر کی ایمان
که آدم است **جواب** که ذکر خدای تعالی را بگفتن است جنبه در خبر
آمده است که یا ایها الذین آمنوا ذکر الله ذکره اکثر و سحر و سحر
و صلیل من جنات باشد که ای آنانیک ایمان آورده اید یاد کنید خدا
تعالی را شب و روز **بسم الله** نور ایمان که آدم است **جواب** پنج
راست گفتن است جنبه خدای تعالی میفرماید که قول تعالی الصادقین
و الصادقات یعنی راست گویان هر روز را خدای تعالی بپامزد
و در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام الصدق ینجی و الکذب یسک
معز جنات باشد که راستی است در روغ گفتن ملاک است
بسم الله تاریک ایمان که آدم است **جواب** که نماز بود در جنبه
در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام الصلوة عماد الدین

بہار کنید

قال من بيع الذنوب

10

و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت اندک از مشقت نماز و روزه
 شود عجب نیاشته **که هر یک که حلاوت ایما کند جواب بگوید**
 روزه و نماز است و بر پا داشتن اسلام است و زکوة مال خیر است
 خدا تر تعالی و رکلام مجید خود خیر داده است که و اقامه الصلوة و اتوار
که هر یک که حکم ایمان هست جواب بگوید در میان خوف و جاهل بودن است
 یعنی از عذاب خدا ترسیدن است و از رحمت او امیدوار بودن است
 خدای تعالی خیر آمده است که الایمان بین الخوف و الرجاء منزه است
 باشد که ایمان میان خوف و رحمت خداست عزوجل **که هر یک که**
 شریعت ایما کدام است **جواب بگوید** حلال خوردن است و از حرام خوردن دور بودن
 خدای تعالی و رکلام مجید خود یاد داده است که کلامی فی الارض
 حلالاً و طیباً معنی حلال باشد که بخورید آنچه در زمین است

حلال پاک و جای دیگر فرموده اند که کل احلال و احتیوا احرام یعنی بخورید
 حلال را و دور باشید از حرام **که هر یک که حکم ایمان کدام است**
جواب بگوید علم است و علم خواننده کلام را فردای قیامت در بهشت
 خدای تعالی و رکلام مجید خود یاد داده است که و الذین اوتوا العلم
 و رجاء **که هر یک که میوه ایمان کدام است جواب بگوید** روزه و نماز
 و رخصت است که قال النبی علیه السلام الصوم جنة من النار من فیه
 باشد که روزه بپوشد مرآت نفس و زخرا **که هر یک که برکات ایمان**
 کدام است **جواب بگوید** تقوی است و تقوی بر هر کاریست از کار بد خدای
 خدا تر تعالی منیر مایه که بر رسته و رسته که فردای قیامت
 بر بار سپایان را رسته کار است خدای تعالی و رکلام مجید
 خود خیر داده است که فاش خیر الذاد و التقوی یعنی بهترین توشه

آن مرتباً بر عین کار است **که بر سینه** بویست ایمان کدام **جواب**
 ششم خباثت در خبر آمده است قال النبی علیه السلام الحیاة المؤمنة
 یعنی شرم از ایمان است **که بر سینه** مغز ایمان که اوست **جواب**
 دعاست خباثت در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام الدعاء فی العباد
 یعنی دعا کردن در عباد است **که بر سینه** خجایم کدام **جواب**
 اخلاص است و اخلاص حاصل نشود مگر به بنیت خباثت در خبر
 آمده است که قال النبی علیه السلام قلب المؤمن من عرش الله تعالی
 مغز خندان باشد که دل بنده مؤمن من عرش خداست **که بر سینه**
 اینجاست **جواب** نقل است **که بر سینه** تودر ایمان یا ایمان
 در توست **جواب** من با ایمان و ایمان صفت من و من مومن
 و ایمان در من است و ایمان لا اله الا الله محمد رسول الله است

خباثت

خباثت در کلام مجید خود خیر داده است که قول تعالی اولئک کتب فی قلوبهم
 الایمان یعنی نوشتیم ایمان را در دل شما ایمان **که بر سینه** **جواب**
 اینست **جواب** اقرار کردن بر کافران و فاسقین و مکرار او بر مومنان
 نیست است فحش است او بدین آیت ثابت شده است که حب السکیم الايمان
 و نسبت بودن او بدین آیت ثابت شده است که دخیل نشد به **جواب**
که بر سینه نوعی فحش خبیث است **جواب** بردن نوعی است
 یکی فحش عین است و یکی فحش کفایه است و فحش عین آن است که
 تا خود بجای آید در از آن در قطع نشود اول ایمان بخدا عز و جل **جواب**
 و دیگر روزه فاضل و داشتن بیوم ذکوة مال دادن جهاد
 حج کردن غنیمت پس دل در شتمن خج دقت نماز گذاردن **جواب**
 اینها فحش عین است اما فحش کفایه آنست که اگر یکی را بجا آورد

از کون و دیگران قطع شود چنانچه هبانه و پیر بسید عباد و بکار خزان
 و جوایط و سبیل و مانند اینها فرض کفایت است **در سبیل** ایمان
 محبت **جو** **بجو** هدایت بهروردگار است آن را غایت خوانند
 و آن نظر خدایت عنده جلایان بمشعل نور است که در دل بنده درآید
 بفضل و کرم حق سبحانه و تعالی بدان نشانی آید که رفو و رایی
 و بجز آنکه در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام طلب العلم فیه
 عظمیٰ من العلم و مسلمت هر که فیه فیه از تعالی را ترک کند و عامی شود
 و در اصول دین و در کتاب فقیه آورده است که اگر کودک و یا خسته
 و یا سبیل مانع شود و صفت بگو بهر سبب گوید من نمیدانم مرتبه شود
 و اعلم شمس الامین آورده است هر که صفت ایمان را نداند و در
 تقصیر کند او را نه دین آن نماز و نه روزه و نه طاعت و نه نماز و نه

اگر انجمن ببرد و شنیع شود و روزیست که نماز و فرزند و فتن کنند تا به
 غم غم نشود من مسلم و مسکنی را داده ام و در کتاب محمد علیه السلام
 امام محمد علیه السلام رحمه الله علیه در حدیث است که بشوهر و اصابت زن خود را
 علم از دست آورد و طهارت و نماز و مانند اینها هر که در امور مومن
 تقصیر کند عاصی شود زیرا که خدا تعالی در کل مجید خود خیر داده است که اینها
 امنوا و انفسکم و اولئکم ناما مقابل انیم پس کسی که گوید که مغرضان باشد که
 ای آن که نیک ایمان آوردید خود را نگاه دارید از آتش دوزخ و از
 یا باید و در خبر آمده است که بنف علی علیه السلام فرموده اند که هر که در
 که سخت ترین غدا بقیامت است که فواید بود که باطل عیال خود علم
 از دست نیاموزد و باطل کند و در روایت مریکه آمده است که فردی
 از اهل عورت خندید و گفتی که بدو یک را در و یک را در

جز اینست در نماز که محرم نبوده و اقیقہ کرده **در سجده** حقیقت این کلام
 وصف و نظر این است **در سجده** شش کلیمه و بی گفتن است اول کلمه طایفه
 اول الله محمد رسول الله تا آخرش **در سجده** احکام نماز و حدیث
در سجده شش است و این بیرون نماز است اول با که از حدیث دوم
 با که از نجاست بیستم بیست و نوزده مردن را از ناف تا زانو زمان را
 از تا قدم و صاف باشد تن و جای نماز پاک است شش و پنج وقت نماز را
 شناختن ششم روز تقبل آوردن **در سجده** ارکان نماز
 جنبه است **در سجده** بیست است اول تکبیر تحریر گفتن و دوم
 ایستادن بیستم قرآن خواندن و غیر قرآن کردن مقدار است
 قصیر یا یک آیت طویل که مثل آیه الكریم باشد چهارم رکوع کردن **در سجده**
 کردن ششم مقدار آخر نشستن مقدار شش خواندن بیستم سلام دادن

از نماز اگر بر سبند که در شبان روز چند رکعت نماز است بلکه
 و پنج رکعت نماز است و از آن حمل نموده رکعت فرض است و دو از ده رکعت
 است و رکعت و تیر است و پنج رکوع است و شصت چهار رکعت
 و نود و چهار تکبیر است و از این پنج فرض است و دو تکبیر است
 و نجاه است و دو رکوع است و بار سبچان رب العالمین گوید
 بار سبچان رب العالمین گوید نماز گذارنده باید که جوین نماز گذار اول
 خود را حاضر در جنبان دهند که خدا ای تعالی را امر بیند قال انبی
 علیه السلام الا حی ان تعبد الله کانک کافرا قال یا کافرا انی کعبه
 در میان دو ابرو خود داند و راست خود را بر پشت داند و چپ را
 و در خد داند و با دست نماز گذار و زیر که بنده زیر در کافق را ز
 میگوید و در خبر آمده است که قال النبی علیه السلام المصلی نیای

مع رجب یعنی نماز گذارند و از میگردید با هر روز کار خود معلوم است که راز
 گفتن با ملوک دنیا جز بنده طاعتی را نیست **پسند که** سنت
 اسلام حدیث است **جواب** و ده ست پنج در پنج در با قوتی آن پنج
 در ست اول موثر گفتن دویم آب و پنجم و بیستم مفیده کردن چهارم
 تر است ششم و هفتم موثر است ششم زیر آن از حضرت رسالت بنا هر صلوات
 علیه و سلم و اجمع شده است لیکن کامل ماندن رجب کافر نیست نباید
 آن پنج که در با قوتی است اول موثر فعل کنند و دوم موثر زیر ناف و تر ششم
 بیستم ناف من کفر قتل چهارم غنای کردن غایب است بجا کردن در خبر آمده است
 قال ابنی علیه السلام الفرق بین المؤمن و الکافر الصلوة یفرق
 میان مؤمن و کافر نماز است و در حدیث دیگر آمده است که هر که یا بعد از
 ترک کند تقصید خدا تعالی بنیزار شود و از هر که نماز بنشیند راز کند

تقصید است بنیزار شود و از هر که نماز دیگر را ترک کند تقصید است بلکه بنیزار
 شود و از وی هر که نماز ششم را ترک کند تقصید بنیزار شود و از وی
 که نماز خفای را ترک کند تقصید جمیع سبکی است بنیزار شود و از وی
 و وی بر آنست که نماز گذارند و در ایام آن طایفه شک بسیار
 و لیکن با نیک نماز میگذارند باید که با جماعت گذارند تا از حمل
 منافقان نگذرد و تمارک جماعت را منافق گفته اند **پسند که**
 پنج نماز یک بر هر دو آن است و بر زمان نیست کدام است **جواب** یکو که
 اول امامت دوم جماعت بیستم نماز جمعه چهارم نماز عید پنج نماز
 حنوزه **پسند که** در زکوة صید منبر فرض است **جواب** یکو که و خبر
 فرض است اول نیت کردن در وقت صد کردن مال زکوة
 فقیران دوم آوردن آن مقدار که فرض شده است **پسند که**

در گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله جنبه فرض شده است بگوید
 یازده جنبه فرض است چهار بار اول بطا هر ادم تعلق دارد آن است که بنده
 و عمر خود یکبار این کلمه را گفته باشد سبکی است و دوم بصندوق
 خواندن بیستم ختمی او را درست بگوید چهارم معترطه را بگوید
 و آن چهارم که بیاطن تعلق دارد آن است که اول و دوم نگوید و دوم
 بر او موعظه نکند بیوم و در طلب حلال باشد چهارم هر جنبه را
 بر خود رواند و در بیکر آن است که اول فدای تعالی را در هر حال بگوید
 و دوم با خلق فدای تعالی با انصاف باشد بیوم با نفس خود در جنگ باشد
اگر بیست و یک گفت **جواب** که انکار حق یا انکار بعضی حقها
 اگر بیست و یک نفاق بر چند نوع است چهارم بگوید بر خود و نوع است
 یک نوع گفت و یک نوع معصیت کفر آن بود که بزبان اقرار بکند

برای آموختن رواند آنرا

نداشت باشد معصیت آن بود که سبکی دروغ گوید و عده کند
 و ناکند و امانت خیانت کند و غصب شود و دشنام کند **اگر بیست و یک**
 در طعم خوردن جنبه فرض است و جنبه سبکی است سبکی است
جواب که چهار جنبه فرض است و چهار جنبه سبکی است و چهار جنبه
 آن چهارم که بیاطن تعلق دارد آن است که اول طعم خوردن و دوم دانسته خوردن
 بیوم از ضایع پاک بودن چهارم هر چه خوردن که کرم آن
 چهارم که سبکی است اول دوست نشستن و دوم با بیعت گفتن
 بیوم الحمد لله گفتن چهارم دعا کردن آن چهارم که سبکی است
 اول طعم را از بنفش و خوردن و دوم لقمه را خوردن و گفتن بیوم بلغم
 دیگر آن نه کرد و چهارم با کسی شریک باشد و دستور نا خوردن
اگر بیست و یک و اجتناب و وضو جنبه است **جواب** که بگوید ده است اول

ایست بلب و دیم بکوت جنبی است بر پستان بسیم و موضع استجا
نخه مقبل روم شش عشر باشد شبستان چهارم کواهر دادن دل است
بر پاک شدن نخه ل کسرون ششم اصل ف هفتم استجا راد و ده
نخه کسرون هشتم نفس از و بسو شطآن نفا و شش نهم در وقت
استجا در طرف قبل ناک کسرون دهم بدست راست استجا ناک کسرون
اگر چه بسندک شطر شرک بر چند نوع است **جواب** یکو که بر دو نوع است
یکی کفر و یکی معصیت است آن بود که تقوا را ببندد از جنبانک
شما از دار و بند نه از خدا این مذهب نهایت بدست مذهب اصل
حق آن است که نفع ضرر همه را از حق ببند و جنب را در میان نه ببند
اگر چه بسندک هر که نماز جماعت نکند از ده شود **جواب** یکو که خدا
تعالم او را بدو از ده جنب عقوبت کند بر دنیا و دین جان دادن

و بر کور

و بر کور و بر قیامت آن که در دنیا است اول برکت
از کس او بر دویم برکت از عمر او بر و بسیم بسیار شود و در دنیا
و آخرت و آن که در آخر جان دادن است اول جان او کسرون ششم
کسرون دهم جان دادن بر و در شوار شود بسیم در آخر عت در دوازده یازده شود
و آن که در کور است اول تنگ کور دیم تاریکی کور بسیم بر بسندک و دیگر
بروی سخت بود و آن که در قیامت است اول سخت است قاضی است
بود و دوم سوال قیامت بروی میباید شود بسیم نامه اش بدست
دیند و در عذاب باشد **اگر چه بسندک** در رن را بدست میسر و در رن
جواب یکو که قول تعالی ای الذین آمنوا عملوا الصالحات آما لا یفیع
اجر من عمل الصالحات **اگر چه بسندک** در دره زدن چه میخواند **جواب** یکو که
یا ایها الذین آمنوا توبوا لوالد الله توبه لفضوحا **اگر چه بسندک** لعه

در روزی که بخواند جواب بگوید که الحمد لله على دين الاسلام الكبري
 و در روزی که بخواند میگوید که الحمد لله على كل شيء مقدر
 در روزی که بخواند از کلام بگوید آفریده است الله تعالى **جواب**
 و در روزی که بخواند حضرت اسماعیل آفریده است و در
 و در روزی که بخواند حضرت صالح آفریده است **جواب**
 قبضه در روزی که بخواند جواب بگوید که از جوت بیون که در وقت
جواب حمد و شکران حضرت **جواب** شما فرستاد
 که این است بخداست و فرستاد که مقرر مبارکند اول حضرت جبرئیل
 بر پیغمبر و در روز دوم حضرت میکائیل که بر فرستاد
 باران و روز خلق کرده شد پیغمبر حضرت مقرر عزرائیل که جانها
 جمع کند و در روزی که اول مبارک حضرت اسرافیل که صور بکشد

هر که این

هر که این مبارک فرستاده است را حق نداند که فرموده است بابت من و آنکه
 اگر بپسند که خدای تعالی از آسمان ضربه کتاب فرستاده است **جواب** در
 نواقص الموهوب و در بستان فقر البلیث و روایت و بیست و نه دقیقه
 خدا تعالی از آسمان صد صف صفت و مبارک کتاب نازل فرموده است که
 بر شیت علیه السلام و بعد از صفت بر محترابه علیه السلام تورات
 علیه السلام انجیل بر عیسی علیه السلام زبور بر داود علیه السلام فرقان
 بر حضرت محمد علیه السلام نازل شده است **جواب** نمی فاضله است
 یا مریل **جواب** باتفاق اهل سنت و جماعت آنست که مریل
 فاضله است از پیغمبر که بر ایشان نازل شده است صاحب شریعت است
 اینست اولوا العزم خوانند فاضله است از صاحب کتاب است از جمل
 و شکران **جواب** اولوا العزم جنبه نفر بوده اند بگوید که مبارک

بوده اند اول آدم صفر الله و دریم نوح نبی الله بیوم ابراهیم خلیل
 چهارم محمد رسول الله عورت را در حالت حیض
 حین منع است جواب بگو که پنج جنس منع است اول نماز کند اردو دوم
 و واجب باز خبانچه در خیره نه است که بایه و ارض الله عنهما محسنه
 علیه السلام را به سینه که خیمه در زمان که پیش آید نماز کند اردو یا نه که
 منتهی آدم گفت باشد تا فرستاده آید در حال محسنه حیث علیه السلام در وقت
 خدا تعالی میفرماید که در حالت حیض پنج روزه منع است روزی و در
 منع است منتهی حیث علیه السلام را خدا تعالی میفرماید که چون نفی
 روزه بخور و رخصت است و روزه را قضا کند اندیم بیوم آنکه در وقت
 وضاحت قرآن بخواند اگر چه یک بیت باشد اما کلمه استغفار و صلوة
 گفتن روا باشد زیرا که در حدیث آمده است که بزرگ که حیض آید

وقت نماز آید استغفر الله اللهم اغفر له کوبه خدای تعالی تو ای
 وقت نماز بدید و بیضا و کنا پیش بیامرز و مبارک در حالت حیض
 و قنای قرآن بخواند و در دست نگیرد اگر چه در غلاف باشد پنج سجده
 نرود ششم طواف خانه نکند هفتم شوهر را و طای کون نماید اگر
 نباشد از آن کند تو استغفار کند اگر نه است کرده باشد طای اندک
 نفوذ با الله من ذالک هر فرزند که متولد شود حرام زاده شود یعنی
 فرزند آن میبوشد لم یولد از آن است زیرا که خدا تعالی گفته است که
 و در باشد صحبت زمان حال فی من و نزدیک نرود به خبانچه و خبر
 اند است که قال النبی علیه السلام من وطئ امرتة فی حالت حیض نکاحا
 انکر انزال علی غیره غیر علیه السلام فرموده اند که هر که در حالت
 حیض زن خود صحبت کند خبان باشد که منکر شده باشد آن

بر من نازل شده از قرآن مجید **سورۃ زلزلہ**
 مضمون در یک سطر است یا نه جواب بگو که در یک سطر خواند و
 نباشد و فصلیت و فو قال النبی علیہ السلام الوضوء مفتاح
 و صلوة مفتاح خشت بنفیر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده اند که
 طهارت کلید نماز است و نماز کلید ثبوت است هر که با طهارت
 خواند کعبه جان او را با آسمان بر بندد و بتورما خدای تعالی را پیچد
 و در صلوة مسجود او روده است که فرشتگان هر سال آنرا
 آمرزش میخوانند تا بآمد او که با طهارت باشند در خیر است
 قال النبی علیہ السلام انتظر الصلوة کانه فی الصلوة لغير منتظر
 بنماز خیز بود که گویا که در نماز است و از امیرالمومنین عمر
 رضی اللہ عنہ روایت کرده اند که هر که بعد از وضو آب گرم

کردن

کردن خود هیچ کند و این تسبیح را بگوید سبحانک اللهم وبحمدک
 اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و یتغفر اللہ و التوب
 الیک و اللہ محمد اعلم و رسولک و حضرت که قال النبی علیہ السلام
 من قرأنا انزلنا بعد الوضوء کتب اللہ تعالی عبادۃ خیر
 سنت و میم نماز یا و قیام لیا لیا و من قرأ مرتین علی اللہ تعالی
 ما یعطی الخلیل و الکلیم و الروح و احب من قرأ ثلث مرۃ و خل
 الجنة بلا حساب و ملائکة اب معز حیان باشند که هر که بعد از
 وضو تا انزال را بخواند یکبار خدا تعالی بنور او را نورانی کند
 عبادۃ که روزگار و زده داشته باشند و شب را بقیام گذارند
 باشند اگر دو بار بخواند خدا تعالی او را ثواب بر همه خلیل اللہ و
 کلیم اللہ و عبید اللہ و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

واکریم بخواند و رایید در نیت به حسب او به عذاب اگر برسد
 صمد مذمبها چند است **جواب** چهارست اول مذمب امام اعظم
 رحمة الله علیه و دوم مذمب ثانی رضى الله علیه بیوم مذمب
 رضى الله علیه چهارم مذمب امام حبیب رضى الله علیه موسی و
 چهارم مذمب برحق است **سوال** بنده که میگوید جواب یکو که بنده خدا
 و امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ددسته از چهار یار برکنار
 عالم اکرام **سوال** مذمب یک و از جواب یکو که با امام اعظم و امام
 اعظم مذمب یک داشت **جواب** مذمب امام حماد و امام حماد مذمب یک
 داشت یکو که مذمب امام ابراهیم و مخور و امام ابراهیم مخور مذمب یک داشت
جواب مذمب امام علقم و امام علقم مذمب یک داشت یکو که مذمب
 امام ابوهریره و امام ابوهریره مذمب یک داشت **سوال** مذمب محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مذمب یک داشت
 جواب یکو که مذمب ابراهیم خلیل الله و ابراهیم خلیل الله مذمب یک داشت
جواب مذمب یک و دوم مذمب ثانی رضى الله علیه بیوم مذمب
 جواب یکو که مذمب ثانی رضى الله علیه بیوم مذمب
جواب مذمب امام صفی الله و امام صفی الله مذمب یک داشت
 جواب یکو که مذمب جبرئیل و مهران جبرئیل مذمب یک داشت **سوال**
 مذمب مهران جبرئیل و مهران جبرئیل مذمب یک داشت جواب یکو که
 مذمب مهران جبرئیل و مهران جبرئیل مذمب یک داشت **سوال**
 مذمب مهران جبرئیل و مهران جبرئیل مذمب یک داشت جواب یکو که
 میان اسفیل ندای تعالی است آن را که اندیش جز خدا تعالی
 و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

آنکه جان بخش شد خاک را	صمد بچد آن فدای پاک را
داد از طوفان نجات او لوح را	آنکه در آدم و میو روح را
تا بنده او قوم عاد را	آنکه فرمان کرد قهرش باد را
بر خلیشش تا در کله راکه	آنکه لطفش فزون اهل راکه
کرد قوم لوط را زیر زهر	آن خداوند یک نه کام را
بش کارش کفایت پاخته	سوار و خیمه که تیر انداخته
ما که از سبک فدا را بر کشید	آنکه عدا را بدریا در کشید
بر کف او و آتش مود که	خویش عساکت قادر قیوم کرد
نه مطیع تنمش یو ببری	با سبک و او ملک و پسر
همز یونس لقمه با جوت داد	از تن صابر یک عالم قوت داد

بنده
۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

آنکه در آدم و میو روح را	بنده را از زهر پسر نند
آنکه فرمان کرد قهرش باد را	او است سلطان هر چه نولید کند
آنکه لطفش فزون اهل راکه	است سلطان هر چه نولید کند
آن خداوند یک نه کام را	آن یکی را که نیت میسر
سوار و خیمه که تیر انداخته	آن یکی را زرد و صید میسر
آنکه عدا را بدریا در کشید	آن یکی را تخت با صد غنم ساز
خویش عساکت قادر قیوم کرد	آن یکی پوشید سجایا شور
با سبک و او ملک و پسر	آن یکی بسته کیمیا نخی
از تن صابر یک عالم قوت داد	طرفه العین مهیا بخش نند
	آنکه با غم و هوا ما هر چه
	بمهر فرزند پیدا او کند

دیگر را تاج بر سر نند
عالم را در مودیران کند
نیت کشی هر چه چون در
و آن دیگر را رنج محنت مر و عهد
و آن دیگر از رحمت نال جان و
و آن دیگر کوه و بان از فاقه باز
و آن دیگر خفته بر پنه در تنور
و آن دیگر بر خاک خاگرد کرده
کیمیا اندک انجامد ز نند
بنده کان را دولت شاه را
طفل را در مهد گویا او کند

مده صد سال را می هر کند	این بخیر حق دیگر کی مر کند
صانعی که زمین بساطی مر کند	نجم را بجم شیطانی مر کند
از زمین خشک رو باند کیه	آبشما باران هموار و نگاه
در بیان لغت	بیان اول
بجه کتین ختم مر بیدین	آفرامه بود فخر الاولین
انکه آمد نه فلک معراج او	انبیا اولیا محتاج او
نشو و خیزد همه للعالمین	مسجد او شد همه روز زمین
انگشت یارش ابو بکر عمر	از انگشت او شق شد قمر
آن یکی او را رفیق غار بود	و آن دیگر لشکر کشی ابر بود
صاحبش بود نه غشای عالم	مهر آن گشتند در عالم و ل
آن یک کمان جبار و جل بود	و اندیکر باب مهینه علم بود

آن را بحق از انبیا بس بود	عم باکش چمنه عباس بود
هر دم از ماه صبر و در و صبر	بر رنجو آل صحابش تمام
در بیان امامان	مجموعه
آن امامانیک که دنده اجتهاد	رحمت حق بر روحان مجله باد
بو خیفه بود امام با صفا	و آن را چه امتان مصطفی
با دفضل حقیر حسان او	شاد باد او را و احوال شاد او
صاحبش با لوفی القاضی شد	وز محمد ذوالنبرس را فخر شد
شافعی او را طبل کباز فر	یافت ز انبیا و این محمد زید
روشن بود در صدر جنت شاد	قصه فریاد از علمت ابرو باد
مناجات	توحید
بادشما با بسم ما را در گذار	ما کند کاریم تو آموز کار

تو نکو کار ما بد کرده ایم	حیرم بماند از بهر کرده ایم
با احوال و فتنه معیار تویم	آفران کرده شبی نمی بودیم
روزت اندر معاصی بوده ایم	خافل از امر نواحر بوده ایم
با کینه ننگه شده بر ما بستی	با حضور دل نکرده است
بود آینه بنده بکفایت خست	آبروی خود و معیار ریخت
مغفرت دارم امید از لطف تو	ز آنکه خود فرموده لا تقطعو
بجز الطاف تو به پایان بود	تا امید از رحمت شیطانی بود
نفس شیطانی ز تو گریه می کرد	رحمت باشد شفاعت خواه
حشمت و ابرام کن با کم کنی	بیش از آن که اندر لحد خاک کنی
اندر آن دم که زنده می گری	از جهنم بالغیر ایم بری
بسیار است بند	نجات

عاقبت

عاقبت آن باشد که او را کرد	و آنکه بر نفس خفیه قادر بود
هر گشت خود فرو خور و ایچو	باشد او از رستگار این صبا
آن بود که ترس مردمان	کز یک نفس هوا باشد دوان
و آنکه بنده آن تاریکی	خواهد امر زینت آفر خدا
که در ویش بود سخت ای سپهر	هم زمانه نباشد سخت قهر
هر که او را نفس خوشش رام شد	از خود منده نمی گویا نام شد
در ریاضت آن خود را گوشه	تا نه اندازد ترا اندر دبال
هر که خواهد تا سبب امت ماند	از جمیع خلق رو گرداند او
مردمان را بسیر در خواب	گشت بیدار آنکه او رفت از خواب
آنکه رنجانه ترا غوغا نش بندیر	تا بیا به مغفرت بروی میگر
حق ندارد دست خلق از در را	نیت این فطرت یک دین

فوری دردم آور

تا بهار دم و آنکه

از بستم هر کوده را ریش کن	آن جا حجت بر وجود خویش کن
آنکه دایم در دل آزار بود	در عقوبت کار او زار بود
ای قصه دل آزار مکن	وز فدا ای فویش بنزار مکن
خاطر کس بخانه ارب	ورنه خورد زخم بر جانهای سپر
نام مردم جز به نیکو مبر	که هر خواهر که کرد در معتبر
موت نیکنده از بهر مکن	بر وجود خویش چه مکن
روز بان از غیبت مردم بوبند	تا نه بینی دست با خود بوبند
هر که از غیبت باشد بپند	بخانه کس از عقوبت رسد بپند
در بیان بند	نصیحت
ای برادر که تو بسخه طلب	جز فرمان خدا مکن طلب
که خبر دار ز می لایموت	برو بان خود بند مهر سکوت

ای پسر

ای پسر نصیحت کنش کن	که خجالت باید خاموش کنش کن
هر که گفتار بسیارش بود	دل در دهن سینه بهارش بود
عاقبت را بهشت خاموش بود	بهشت عاقبت را فراموش بود
خاموشی مبر ز گداز غیبت	ابداست آنکس غیبت غیبت
ای برادر جز ثنای حق مگو	قول حق را از برای حق مگو
هر که در بند عمارت مشغول	هر چه دارد و صلوات مشغول
دل ز بهر گفتار بمیرد و در بند	که به گفتارش بود و در بند
آنکه بفرماند رفصاحت مکن	مهر دل را حاسبت مکن
روز بان را در دهن محبوبی	وز فضل حق فویش را مایه یوس
هر که او غیبت بینا بود	روح او را قوت پیدا بود
در بیان بند	نصیحت

هر که باشد اهل ایمان ای عربی	پاک دار از چهار چیز از چار چیز
از حبه اول تو دل را پاک دار	خوشی است را بعد از آن موافق
پاک دار از کینه غیبت زبان	تا که ایمان نافتد در زبان
پاک اگر دار عمل را از ریا	شمع یک نیز ترا باشد ضیا
چون نه شکم را پاک دار از طعام	مرد ایمان دار باشد و اسلام
هر که در دانیه صفت باشد زین	کرند او باشد ایام ضعیف
هر که باطن از چهره اش پاک نیست	روح او راه پو افلاک نیست
چون نه نباشد پاک اعمال از ریا	شمع یک نیز ترا نبود ضیا
هر که را اندر عمل اخلاص نیست	در میان از بنده کافران نیست
هر که کارش از بر حق بود	کار او بی سبب بارونی بود
در بیان بند	صحبت

در بیان بند

چار خصلت ای برادر در میان	بادش جان را هموار و زیان
بادش چون در ملأ خند نه شود	بیکم نه در پیش نقصان شود
باز صحبت در شستن با نه فقیر	بادش جان را هموار و حقیر
باز مان بسیار خلوت کند	خوشی است را شاه بجزمت کند
عدل باید بادش پاک را و داد	تا ز عدلش عالم گردند رشاد
کر کند انکه حکم بادش شاه	چون کند مرد را خصل سپاه
که عادل باشد میو نفا	باشد از ندر مملکت او را بقا
خوب کند سلطنت کس را با	بهر باز نه صد جان سپی
در بیان بند	نقص
صبار چنه ست ای برادر در خط	تا توانی باش از دنیا بهر قدر
قبر سلطنت لغت با	رغبت و نیا صحبت با زمانه

قانه

تسکین بخش سوزن	با بزم الفت ملای جان بود
زهر و درد و رنج دنیا بود	که بپنجه ظاهرش نقش نگار
مغایب خویش بیابا در نظر	لیک زهرش بود جان خطه
زهر نیش مار نقش قاتل است	باشد از وی دور هر کوی عاقبت
مال دنیا چون عروس بار است	هر دور ز رشور و دگر فواید
همچو طفل منکر اندر خیمه	چون زمان مغرور رنگ تو مگر
مقبل است هر یک ز نیرخت طاق	نیت بر کرد و اویش طلاق
ادبیان	
نکته	
شد دلیل نیک بختی جار چینه	هر که انیر جار نشو و مرد عزیز
اصل پاک آمد دلیل نیک بخت	نیت با اصل پس از تاج تخت
نیک بختان را بود در ای تو ب	انکه بد بخت است باشد در عذاب

هر که این

هر که ایمان از عذاب حق بود	نیت مؤمن کافر مطلق بود
عمر دنیا خنجر روز ریش نیت	غافل است آنکس دور اندیش
در پلذات شهوات میباش	دو سبدر عالم فانی میباش
نیت حاصل رنج دنیا بود	عاقبت چون مرید باید نیت
از تنت چون جان روز خواهد	خاکستان را دستجو خواهد شد
مر ترا از دادن جان چاره	ره رفت بر فقیه کاره نیت
عاقبت را که بخورای عسیر	میتوان یافتن از مبارزه
ایمنی نعمت اندر فاند و نه	تن در بسته فراغت بعد از نه
چونک یال نعمت امانی باشد	عاقبت را ز دولت باشد
ای دیر مردم مشهور باش	از خجیل تکبر دور باش
با دل فارغ جو باشی تن دور	دیگر از دنیا نیاید چه جیت

زیر بار آوردن نفس را	کم بدوده بهره های نفس را
نفس را با خواب خود را موقت	دیده دل را ببا به دوختن
بر میاورد تا توانی کام نفس	تا نیفتی ای سپیدم نفس
نفس شیطان میبرد از تو	تا که اندازد اندر به ترا
نفس کوچه را به خار دارد	تا تو آله دورش از مرد دارد
نفس که هر که پیش می کند	بر کند که در دلش می کند
حلق خود را پاک دارد از هر مزه	تا نیفتی در وبال و ریزه
در این عالم تا لبش را بهر باز	بجو صوینم خود آخر مبار
روز که خور که صایم نیت	بر بخور آخر صایم نیت
دل در این دنیا در دلبستن	داس از دور تو بر جنبی داس
از به بند دل بد بتای دو	خویش نه جاوید دور و بر بود

ظاهر خود را ماسا را ای فقیر	تا جو به رباطیت کرد و منیر
طالب صورت ذیبا میباش	در پلور اطلب و بیامباش
از پلور بگذر خد را بنده شود	زنده که مر با پیدت در خنده شود
خفت سپید را بردوش کن	شر بیه از نامه او در نوشتن
ای که در بر مسکین سپید را	پاک ساز اول ز سپید کند را
که میخواند نصیب از آخرت	رو به رکن میامد فاخت
به تکلف باش را آتش مجو	ترک است کینه ایانش مجو
بجو صوفی در لباس صوفی	با صفتی خدا موصوف باش
در برت کوچه نیکو میباش	زیر هیلو جام خوابت کو میباش
مرو را بود یا قالین بود	ز انداختنش بر قالین بود
مر ترا عقل است با دانش قرین	باش در روشنی بد روشنی

همینتی جنبه بدرون نمی مکن	تا تو از غیبت الهی مکن
در دین لیس کلید جنت است	و شمع زینت سبزه ای لعنت است
پوشش دروغش غیر از دل نیست	در به کام بهر خلق نیست
مردم در بند قصر باغ نیست	بودل او غیر در دواغ نیست
کعبه رات را بر بر آسمان	عاقبت یزید میان کدورت نیست
مردمانند بفرق نفس بای	رحمی باید بدرگاه فدا نیست
کریم رستم شوکت زورت بود	جای خودم در کورت بود
ای از آخرت غافل مباش	بامطلع اندیشه جان خوش باش
در بیتا حیا مبارک باش	وقت نفیست تا که حیا باش
در بیان بد	صحت
حدا حیرت آنا به بخت بود	کایا حایله بخت بود

بیک

بیک دنیا کسب چار شد	بخت بد را انهمی انار شد
انگ در بند عمارت میشود	هر چه دارد و عمارت میشود
هر که او ترک تن آبایی کند	بر خلا و نفس طاعتی کند
بر پیوی خود قدم هر کونهاد	کی تواند کرد با نفس عباد
هر که سازد و مهابت با خواب	در قیامت نبودش ز اشک
کامرانه سبک مرگ کند	مردم خط و زنگ نامرگ کند
رو کند ان از مراد آرزو	بدرگاه خدا کن آرزو
امن می حق خود را مرو حید	ببر و در با نفس بلیه
هر که ترک کامرانی مرگ کند	بر خلا و نفس زنده کامرگ کند
در بیان بد	صحت
کره خواجه هیکل در سبزه	ای ز خود در در راحت بود

هر که بر بیت او در دست تمام	باز شد بر وی در در اسلام ۲
غیر حق را هر که خواهد ای پسر	کیست در عالم از او که راه تر
ای را در ترک عز و جاه کند	خون را نشسته بر گاه کند
عزت و طاعت بپایه مرتک	مرکز او رتن به پسته مرتک
خاک گردد و هر که باشد ماه جو	ای را در قربانیه در گاه جوی
نفس ترک هوا بسکین بود	کوشمال نفس ان ای بود
نوحیت بر روضه حق امین نمود	نفس که اماره هم پاکین شود
هر که او را تکیه بر صانع بود	در همان بالقه قانع بود
اکتفا بر روزه هر روزه کن	تا توانی از خدا دور و یزه کن
در بیان غیبه	و نفیست
نفسش از گشت الا از هین	خون به کویم یاد کیش ای غریبه ۲

خبر خاموش

خبر خاموش شمشیر حرم	نیز و تنائی ترک هموع
هر که نبود مرد را این بصلح	نفس هر که نیا بد با صلح
خون و دلت با یاد الا الله بود	و یو ملعون به با تو کی همراه بود
خون او به یاد اندیش بود ۲	و یو ملعون به بار سمه اش بود
که کجا خوانیش بسته کند	لیک اندر معصیت جسته کند
نفس را آن به که رزنده ان کند	هر دم طایفه خلاف آن کند
نیمت در مالش خیر عیش	تا که نشا برام اندر عیش
خون شتر در ره و راه با کش	با طاعت بر در جبار کش
خون شتر مرغ انک از بارش گشت	از کل شمشیر چایش بر گشت
باد این در ارجان با یکشید	در نه همچو سبک بنام کشید
هر که او کون کشد زین با دها	با شد از نفس بر او انبارها

که فطرت را مانت را قبول	از کشیدند نساجی نشد ملول
روز اول خود فصلی که در	آن فصلی که از صواب کرده
اهل دنیا را جوید و بدار آیدش	لحمها حست شرین باشد
بهر که او در و در پیچم ز ر بود	در عقوبت کار او مضطر بود
و آنکه بد اختر کارش بود	از خدمت زلفی بسیارش بود
مال دنیا خاک کس باشد و دهد	عاقبت بهر هنر کار نه داد دهد
بهت شیطانی را در شکست	غلالتش خواهد اندر کردنت
مدبر کور بر بد بنا آورد	مده که از عالم عقبی برود
در بیان مبدء	
ای پادشاه حق مشغول باش	وز خلایق دور بچشم غول باش
فقیر خود را پیش پندار مکن	محنت امروزه را فردا مکن

مرثی از آنکس که فطرت را مانت دهد	فختم آخر کسب با نال و
تا یکجوشه بر باشد و اندکش	که تو مرد و فراقه را مردان کش
بر تو کل کرد و فیرومیت	حق دهد مانند مرغانه بوزه
از خدمت که بود مرد فقیر	که بود قوتش لب تاب فقیر
فهم مشو پیش تو از یکم جو طاق	تا نکردی جفت با اهل نفاق
مرد و رانام نیک از خلق نیست	نفرتش از جامهای دلق نیست
هر که از ذوق نکونامر بود	خاصی شمارش که او عامر بود
که ترا دل فارغ از زینت بود	که بهر مرکب زینت بود
رو دل خجسته از سوار با فتنه	بعد از زینت میدک که حق را یافته
هر که او از هر حق نیاور شد	بسی از هر خدا بهر ارشد
خوب باشد مرغش تا پیش نفس	نکند بار نه بهر دور هوا

که بود بر کوی بگوید اشتهام	و زنی بارش بگوید ظالم
چون کین از هر کشی دل گشت	لیک طمعش تلخ بولشی تا فروش
کار بار خویش بکنداری علوم	تا نکردی از قصور معلوم
جنبش گشته ای بپایل میباش	چون به گفتن بن تنبل میباش
هر که اندر طاعتش کمال بود	حاصلش که از خدایان بود
وقت طاعت تیز و چون باد باشد	و ز همه کارها آذاد باشد
که به انجی نیست در وقت خفتن	هیچ رنجی نیست چون جا بدست
راه پرفیست و فودان کس	نه در راهیست که مانده بر زمین
مذلت و درت بارت بکس	کوششی کن پس همان از دیگران
هر که در راه از گران بار نهی	هر دشتی دیده خون باد نهی
لاش دار سبک کن بار خویش	ورنه در ره سخت بین کار خویش

جست بارت جیفه نیای در	کو به آن گشته زار ز بون
صبر رای بدست رای پس	تا نماند دل بدست آزار پس
تا نکردی ترک مال غره جا	از مهربان بر سنا بر جا
نهیست مرد خوش تن از آن	قصه گفت آنکه او از آن
خوب ز نام خود را میارای پس	نهیست کار از خواری بهتر
نهیست در راه از فقر لباس	در تکلف مرد را نبود آس
که او در بند آتش بود	در صفا فرزند آتش بود
عاقبت جانی نام او نبودش	نه از عیشش دی نبودش
آن کاندر صبحم انجیل بود	منزل نه کایه تن بل بود
آنکه خود را نیکی خواند به بود	در قبول خلق جوید رو بود
خود بتای بنده شیطانی بود	هر که خود را کم زند مرد نه بود

گفت شیطان من از آدم میده	یا قیامت گفت ملعونم لاجرم
از تو اضع خاک مردم میشود	نور بار از کسبش می شود
رانده اند البیسی مستگیری	گفت آدم مقبل از مستغفری
شد عذریه آدم جویتغفار کثر	خوار شد شیطان جویتکبار کثر
در بیان بند	صحیح
خارج از آمدن نسیم المجهی	باتو کویم تا بیای آ کهر
عیب و ایراد بنده جهان	باشند در جبین عیب کینه
انکه امید جاوت و ایش	تخم خجل اندر دل خود کاشان
هر که خلق از خلق او خوشنود	بج قدرش رود در مسود
هر که او را پیش بدخود	کار او پیوسته بدور بود
خوسر بر تن بلای جان بود	مردم بدخو که از انبسن بود

خل شخراز و رخت و وزخ	نور خلیک از پیکر منسخت
رو در حنیت را کجا بیند خلیل	بند افشا و زیر بار فیل
باش از خل خلیلان بر کران	تا نباش از شیار من بران
در بیان	صحیح
از ملایم رسته کردی ای غریبه	باز باید و نشانی و آرزو چه
رو تو دست از قبض دنیایند	تا بلایان را نباشد با تو کار
در کهری از گردی مبتلا	با تو در آرزو هر سودا
انکه نبود هیچ نقدش در میدان	هر کجا باشد گدایش در آمان
نقد نیل را با کس ای سپهر	باز رسته از بل از خطر
ای سپه کس بلای نفس زار	و در بل افشا و کنت از غم زار
تا دولت آید کید ای سپهر	بود نا بود جهان یکسر شمر

از عذاب تهر حق این مباحش	دور به از ارمه مومس مباحش
در بلایار نخواه از هیچ کس	ز آنکه نبوغ خدا فریاد پس
هر که بخاند ترا عذرش نخواه	تا نباشد خصم تو در هر صگاه
که غنا خواهد کس از دالین	مروانش در قناعت یافتن
هر که عقل ست دانش امر عربی	و دور باید بودش از مهابض
کار خود با ما نباشد اندر	مرد نکند بجای ناسب
عقل داری مایه بدکاری مکن	ز نیمه جو بگذشت سپیدار مکن
تا شوی پیش رخ در روزگار	دست در میان نمک نشاده وار
تا تو باشی در زمانه داد کار	ز غیر بستان را نکودار ای سپه
هر که در بند خود آمد و بتوار	بند آورد و دیگران بند کار
هر که از گفتار خود باشد ملول	تو را آورد و دیگران نکند قبول

هر چه باشد

هر چه باشد در لغت نابیند	که آن هرگز نکرده ام بشنید
تا تو کابل بنی سپهر	بر مراد خود مکن کار ای سپه
در بیان	نصیحت
بست به نیک رسته کار از رسته	چونم بگویم یاد گیرش امر عربی
زان یکی تر بسیدت از دالین	دویم آمد حبش قوت حل
بسوی من رفتن بود در راه راست	بستکار است آنکه این غیبت است
که تو افع پیش گیر ای جوان	دوست دارندت همه خلق جهان
مکن در پیش دنیا دار بست	در گنج نیست که رود دینت ز دست
هر روز بستانم دنیا دار را	تا جد خواهد کرد این مردار را
هر که او از حق دنیا دار شد	بسی از دی خدا بیزار شد
مردم کا نند اغنیای روزگار	ای سپه در کان صحبت مدار

خصلت راست

مال زر بجهت آوردن	لحد از آن رکوع است هر ده گیر
در میان	سجده
باش من ایم ای بابا در حق	کسر در ای زعدل داد حق ۷
زنده در روز ذکر صبح شام را	و تغافل مکن در آن ایام را
یا حق قوت بود این روح را	مرهم آید این دل مجروح را
یا حق که مونس جانست بود	کی بگویم خانه ایوانت بود ۲۰
کز ما ز غافل از رحمت شوی	اندر اندم محمد شیطانی شوی
مومنان ذکر خدا بسیار گوی	تا بیاید و دود علم آبروی
ذکر را اصل من مر با بدست	ذکر با افاض که باشد درست
ذکر بر وجه باشد به خلاف	ماند آن این سخن را از کذا ف
علم را بنود بخیر ذکر زبان	ذکر خاصه باشد ذل بکنی

علم را

علم را بنود بخیر ذکر زبان ۲	ذکر خاصه باشد ذل بکنی
ذکر خاصه الخاص اندر سیر بود	هر کذا اگر نیست اوفای بود
ذکر به تعظیم آفت بدعت است	اندر این یک شرط دیگر هست ۳
هست مر هر عضو را ذکر و ذکر	هفت اعضا هست ذاکر ای چه
یاری هر عجز آمده ذکر دست	ذکر با غایت نه زیارت کردن است
ذکر چشم از خوف حق کبر است	باز در آیات از فکر است ۲
استیقا قول رحمت ذکر کوشش	تا توانی ای پیر ذکر کوشش
استیقا حق بود ذکر دولت	کوشش تا این ذکر دوا حاصلت
انکه در اصل است دایم در گناه	که صلوات باید از ذکر آل
خواندن قرآن بود ذکر است	هر که این را نیست است از پیش
شکر نعمتها حق میکن مدام	تا کند حق بر تو نعمت را تمام

صدیق را بر زبان رانماید پس	عمر تا بر باد نهد سر بس
لججند آن جز نبه کرد کار	زانکه با کان را عین بوده است کار
در بیان	حجت
که هر کس نکش باشد جاره	با تو کویم کوشی دار ای عسیر
اول آن باشد که باشد دادگر	کز عقل خویش باشد با خبر
باشکبای فقر کشت است	حسنت مردم بجای او بدست
جاره دیگر ای نیکو شست	هست بر حمل ضلالت نیک شست
زان جاره اول صید کنی بود	زانکه گشتی عجب بینه بود
خشم دیگر فرو ما فزون است	خصلت مبارم بخیا کردن است
ای کج گره که در این خصال	از بر آنکه زشت است القول
غل غش بگذر روزی ز پاک شو	بشکن آنکه خاک کرد خاک شو

طبیعت

حرص بگذارد

حرص بگذارد رقاعت است کند	آخر از مردن یکی اندیش کند
ای تپه بستر راه تو شست کند	لججند این آن اندیش کند
با هیچ باشد ایم همیش	تا توانی روز اعدا را مبین
در بیان	حجت
جاره چنان آمد نشسته مدبری	یادگیرش که تو روشن فاطری
مدبر باشد باطل مشورت	بجای اهل دین پیغم رزرت
هر که بنده و دستاورد نکند قبول	در حقیقت برست از بولف قبول
هر که از دنیا نگیرد عیب	هست از آن مدبر و با رعیت
مشورت هر کس که باطل کند	دیو ملعونش بکمره کند
آنکه مال زرد می با جا هلاک	انجمنه کجی بود از مقبله
رز جو جاهل را هم آید کیف	مکنند اصراف مساز و تلف

نشود از دوست مدبر نبیند	از مبالغت کبیله بودند را
عقبه که از زمانه ای جوان	تا نباشد از شش را ابلهان
هر که را از عقل خود را هر بود	نزد او هر بار که اعر بود
در بیان جید	نهیست
چار جنبه که بزرگ معتبر	مغایده خوب یکس در نظر
ندان یک خصم است دیگر انشیت	باز چهار کن او دل تا فوش است
چارمین دانش که اراید ترا	این همه تا خود ننماید ترا
هر که در چشم عدو باشد حقیر	از ملا او کند روز زلفیر
رژه اتش جوشد افروفت	بنی از ور عالم را سوخت
علم اگر اندک بود فارش مدار	زانکه دارد علم قدر به شما
رخ اندک را بکنی غنوار ملک	تا نهی غنچه چهار یار و سک

در دین

در دریا که بچوید چون علاج	خوف آن باشد که بر کرد مزاج
باش و ایم از مخالف پرهیز	بیش از اندک یاد داری ای پسر
آنکه اندک توان گفتن بآب	وای آن عبت که کبر و افساب
در بیان	نهیست
ای پسر که در دین چاره	چار و یک رسم شود موجود نیند
عاقبت را بپوش آید از لحاج	مرد را نکند شیمان علاج
پنجم از کبر خیزد و دشمنی	حاصل آید خوار از جلیله تنی
خونم کجا در میان بداند	بنده از شوهر او رسوا شود
خشم خود را خود بخور از جاپه	جز شمشیرش نبود حاصل
هر که گفت از کبر بالا کردنش	دوستانه کردند آفر دشمنش
کاهل را هر که باز و پیش	آید از خوار برایش پیش

هر که واقف و متین برورت	ثبت این کمتر از کلاه و خرت
خشم خود را چون فروغ خورده	عاقبت بیند شمشیر نا بس
مهربان بنده	صحبت
چاره چندی نوا که دارد بقا	کوشد آبی مونس میمون بقا
خورشید بکمال را بقا کمتر بود	بسیار دوستان دیگر بود
دیگران مدد یک بنده از زمان	با بقا چون صحبت با جیش ان
بار عیت صبر کند بکمال	مرور باشد و زانکه ملک کم
سگ ترا از دوستان آید عتاب	کم بقا باشد چو خشن بروی آب
گرم باشد زن زمانه مردانه	خوب که آید هم گشتا ید زبان
چون بنا جنبش نشیند آوی	کنند که بیند زان شب هر دل
خوب تر از نا جنبش آید در نظر	ای بچهره باد از ور در گذر

زاغ بخت

راغ چون فارغ ز بوی گل بود	نفرتش از صحبت بلبل بود
صحبت با جنبش حال کا هر بود	صبر را از نیر حال کا هر بود
در بیت	صحبت
دانش مرد از خود کفر کمال	از عمل نیت همربا به مجال
دینت از برهنه کامل میشود	نعمت از شکر شامل میشود
سخت دانش کمال میدهد	غافل از کوشش عالم میدهد
نیت را به عمل کسب کرد	شکر نعمت را کمال ز ضرر د
شکر ناکردن زوال نعمت است	بهرش اگر کمال نعمت است
علم را به عقل نتوان کار بست	بیش از عقل نه نمر با بد نشست
بخود دانش و مال است ای سپهر	علم مرغ عقل مال است ای سپهر
هر که در علم نبود او روان	از طریق عقل باشد بر گویان

هر که نکند احتیاط کارها	بروش آفرینشند بارها
هر که ادبیت به تسلط کند	کار خود را بر سر ویر کند
هر که گفت از خود بدنامی کار	و دست ببرد شک کند از وی فلز
در بیان بند	نعمت
چاره جز است آنکه بعد از رفتن	از محال است باز آوردنش
چون حدیث رفته تا که بزبان	یا که تیر حسیست بر کج از گمان
باز جز است آن حدیث رفته را	که نگردد اند قضای رفته را
باز کی کرد و جو تیر انداخته	همچنین عمر یک ضایع ساخته
هر که باند ز کفیه رشی بود	بیش متلای بسیارش بود
تا نکفیه میتوان از گفتنش	چون بکفیه کی توان بد گفتنش
بچه از خود قضا را رد نکرد	هر که رافی با قضا شد بد نکرد

عمر را می کند

عمر را می کند نعمت بر نفس	چون رود دیگر نیاید باز بس
هر که خواهد که باشد در امان	مهر میباید نهادش بر دامن
میسنود که عمر را داری عمر نه	چون رود دیگر نخواهد دید نه
در بیان بند	نعمت
حاصل آید و بار جز از چاره	یا دیگرش تا تو گویم ای عمر نه
خاموشی را هر که بپا بپا	کرد و ایمن نبودش اندیشه
که سلامت بایدت خاموشی	گشت ایمن هر که نیکی کرد و نه
از پنجاوت مرد باید و بیری	شکر نعمت را دهد افزون تر
هر که او شد بکین خاموش کرد	او سلامت کس تو برودش کرد
که میخواند که باشد در امان	رونکوی کن تو با خلق هر بانه
هر که کار نیک موجود مکر کند	آن همه میکند که با خود مکر کند

ای که در بنده معبود باش	تا توانی با سخا خود باش
باش از بخل بخیلان هر قدر	تا بسوزد مهر ترا از بقره
در بیان	نصیحت
چار چهره ت بود و هر از چار چهره	نشود این نکته جز اهل تمیز
هر که راضی شود این چار کار	ببیند آن چار دیگر با اختیار
جمله بوال آورد و در خار	ماند تنها هر که استکبار کرد
هر که او باشد ز مردم خدای	باشد در تنگدستی با سخا
هر که در پایان کار نشکند	عاقبت روزی ششمانی خورد
ای که بر صحبت نیکان درگاه	تا نظر نماید از فضل خدای
هر که از مروت حق داد نشاند	نکند از اندام عیب مردم بر زبان
مخوید مردم انصاف از کج	که در ظلم عفا بود و ربه

هر که با اندره

هر که با اندره مردان نهاد	که رود دیگر بد نبال مراد ۲
در بیان	نصیحت
آوی را هر بار چهره از شکست	تا تو گویم کوشش مدارای حق پیرست
دشمنی بسیار و امان پشیم	جز بحد عیال بر قمار زر ۲
دای میکنی که غوغا درم شد	هر دشمن از غصه خشم آید
هر که را بسیار باشد دشمنش	خیر کرد و هر دو چشم روشنش
هر که اشتغال بسیارش بود	دل در خوش بینه به مارش بود
در بیان	نصیحت
چار چهره است از خطای ای پسر	کوشش درش با تو گویم پسر
اول از زن و دانش چشم وفا	پاد و دل را بخیل باشد خطا
ایمنی را خطای و کیست	صحبت صبیحا از اندام بدتر است

فرض حق بهارم بجای آورده است	واللهین از خوش رانی کردن است
حکم دیگر صفت باشد که جهاد	چارمین یک خلیق نامراد
در بیان	صفت
میفراید عمر مرد از پنج جنبه	این نصیحت نشینا مر یا عمرینه
اول آوردن بکوشی و از خوش	دویم دیدن جمال مادرش
سوم آمدن به از مال خانه	میفراید عمر مردم را از آن
آنکه کارش بر مراد دل بود	در بقا افزونیش حاصل بود
در بیان	صفت
عمر مردم را بکام پنج جنبه	یادوارش چون به شنید ای عمرینه
شد یک زان پنج در بر نیاز	بغیر هیچ و آنکه رنج و راز ۲
هر که او بر مرده اند از نظر	عمر او بشک بکام های لب

نجم

نجم آمد تر پس به از دشمنان	عمر اندام هم دارد و زیان
هر که او از دشمنان تر پس بود	کار او بهر لحظه دیگر پاد بود
در بیان	صفت
دور باش از پنج خصلت ای لب	تا نرسد آب ویت در نظر
اولا کم گوی با مردم و دروغ	ز آنکه شمع کند با نبود فروغ
هر که بسینه کند با ممتد آن	آبرو در خود بپیریز و بیکام
بش مردم هر که نبود آب	که بریزد آب و نبود عجب
هر که همت بیکباری کند	از او آبروی بپزازی کند
از بیکبار از مباحش از نیکو	که بیکبار بریزد آب و
ای با ممتد از کسرت سینه	و ز همت آبرو در خود بریز
که با عالم آب روم با بدت	با ادب خلق نگو میبایدت

جز صد بیت را بشود مردم مگوی	تا نکرد آیت و بیت اب جوی
از خلاف از خیانت باشی دور	تا بود بیگانه در روز تو نور
که گنجی از همگی گویند توست	ای برادر بختی بد مگوی
تا نباشد در جهان اندوه کس	از هر روز کار کس بین
در بیان	نصیحت
مفرز آید ابرو از پنج جنبه	بالو گویم لبش نوای یار عزیز
و پنج اوت گوش اگر دار فنا	تا فرزند ابرو و لب از سنجی
برد بار و فدا در گزی	زانکه ابرو و افزاید از این
چون بکار خویش حلقه بوده	ابرو و خویش افزوده ۲
هر که او با خلق انچه را بد هم	ابرو و خویش افزاید هم
هر که او با خلق خستایش بود	آب و او در افزایش بود

از پنجاهت

از پنجاهت ابرو افزون شود	وز پنجاهت مردم ملعون شود
باشی دایم نزد یار باد فنا	تا بر دی خویش نباشد صفا
تا بماند رازت از مردم نهان	خود یاد دشمنان کمتر رسد
تا نکردی پیش مردم شهادت	انچه خود نبوده تو لبش
نصیحت	نصیحت
ای برادر برده مردم مدر	تا ندرت برده است شخصی دیگر
بر او دل مکن نیار کار ۲	تا نیار دلش نیانیت بار
قد ز مردم را شناسی سر محترم	تا شناسد دیگر قدر تو هم
تا زیانت باشد ایخواه دراز	درست گویت و در هر جانب نیاز
هر که با قدر نیست در جهان	زنده شمارش که هست از مرده
از قناعت هر که نبود نشانه	که تو انگر ز پیش مال کسان

باشی بر قدر

برعد و مرفوشن خون به پا طفر	خفیش از جوش در گداز ۲
در بیان	نحیت
دایمیش از حق ترس کار	باز باش از محنت امیدوار
با تو افش باش فکن با آوب	صحبت بر نیز کار از اطلب
بود باری جور به آزار باش	تا که در دو نام بر نیز تو فاش
صبر علم با تو باغ و لند ۲	حق نفی کینه زهر فاشند
فخر علمها نان داود ست	در بر و در پستان بکشون ست
که چه و انباشته امل شهر ۲	خویش را کمتر بهر ما دانه شمر
در بیان	نحیت
شد و فصلت مرد و ابدان شمر	صحبت صید ز غبت باز شمر
ناخوش در زنده کالای اولید	مرد را از خورید کرد بدید

انکه نبود

انکه نبود مرد از خلق نگو ۲	مرد و میلش نبود زنده او
هر که گوید با تو عیت در حضور	منی ایدر ایت از ظلمت بنور
مرکب هر که باشد ره نمای	شکر او میباید و درون بجای
مخرد مندان عالم را شنای	خلق نیکو خلق نیکو باشنای
در بیان	نحیت
حال خود را از دو کس نهان مند	از طیب حلق از یاد غار ۲
تا تو ای کجای بنی سبب	بر مراد خود ملک کارای سبب
تا توانی با زبان صحبت مجوی	راز خود را نیز با این نه ملکی
آچه اندر شرع باشد ما بسند	که آن هر که نکرد ای پو شمند
هر چه را کرده است حق بر تو حرام	دور باشد از وی که باشد ای کرام
چونکه روز بر تو گناید خدا	دل گشاده دار نیلای ۲

تا زده رو خوش سخن باشی	تا بود نام تو در عالم سنجی
بهر خوراند و کم ای بولسوی	چونکه وقت آید نکرود پیش پس
دل ز غلش همیشه پاکدار	تا توانی کینه در سینه مدار
ملیکه کم گن خواهی کردار خوشی	دل بد بر صفت جبار خوشی
در بیان	
بهر صبر صبر خلاق نکوست	خلق خلق نیک و دار خود دست
رو فروتن باشی مرد و خلف	کین بود در ایشان ابل سلف
انکه باشد در کف شکر و آبیر	که هاند دست او را بنده گیر
که تو بنی ناکبایه جا بجا	حاجت خود را از او بر کنر مجا
بود ناکبایه هرگز مبر	و رتو بنی هم میرساند و فیر
تا توانی کار ابل را مبارز	کار فرمایشی کمتر نوز

مرک

در بیان نهج

از دگرش بریز کن ای هوشیار	تا نبینی نکت در روز کار
ادل از دشمن که او استیزه روست	در نگر از محبت نادان دوست
خویش را نزد دشمن دور مدار	یار نادان را از خود مهور مدار
ای کسیر کوی با مردم درشت	در بکوی با تو بنماید شست
که حدیث خوب کوی با فقیر	به از آن باشد که پوشانده حیر
بهر من خصلت همی دان که راست	انکه داد و انصاف انصاف بخواست
خشم خوردن بشه هر چه بر دست	تخی باشد و ز شکر شکر شیر است
هر که با مردم زبانه در میان	زنده کانه تخی دارد به کمان
انکه شوق است نداشتنم نیر	وانکه او را با کز او دست ای غیر
از ملامت تا بجا در مان	باش و ایم بهمنش با صاحبان

نهج

در بیان	نکته
پشت خصلت او و خوار در کرد	بالتو کویم چه میگوی بکوی
اول آن باشد که مانند یکس	هر و نا خوانده شود همی بکس
هر که و همی بکس نا خوانده شد	نزد مردم خوار زار بنده شد
و دیگر آن باشد که نا دانه دو دو	کسی خدای خانه مردم شود
کار کردن بر عهدت هر دو مرد	کز حیلند و ایم و رنبر دو
هر که نشیند زیر دست همد	کز سپه خوار بر و نشیند دور
نیت جمعی را پوز قول تو گوش	صد سخن که باشد یک انگوش
حاجت خود را نخواه از دشمنان	زین بتر خوار زار نشاند در جهان
از فرومایه مراد خود مخوی	تا نیار و مر تر افادر بروی
باز که کودک مکن با زر مل	تا نکند خوار زار در مستل

در بیان

در بیان	نکته
در جهان شش خبر مرا آید بکار	اول او رون طعام خوشگوار
خوش بود یار موافق در جهان	باز نخذ و مسک باشد مهربان
هر سخن را راست گوی برود راست	به ز دنیا دانک دور و نفع لوت
آنچه از زانست در عالم بهاش	عقل کامل و کس ز نهوشاد باشد
و شمنی حق را نباید داشت دوست	باز گشت عمل عالم بدوست
عیب عالم نمیباید نمود	زانکه نبود هیچ لجمی بقدود
از خدا خواه آنچه فواید ای سپر	نیت و دوست خلاقی دفع غیر
نیت کفر ز نیت یار در حال	یار از حق فواه از غیر شتی خواه
آنکه از ترس خدا ترسد کس	بیکام میرسد از وی هر کس
از بد گفتی زبان را هرگز	کود شطرنج لعین را زیر دست

در بیان	صحیح
منیاد پنج صبر از پنج صبر	یادگیر از ماصح اهل تمیز
نیت اول دو پنه اندر ملوک	ای سخن باور کن از اهل سلوک
هر که با مال کسب دارد و سپرد	بدری است بدو غمش کی رسد
سپود نکند که گیر از قضا	هر چه بر آید بجان میدد رضا
هر که او باد و بنابر بکند بود	حاصل مقصود دلش حاصل بود
در مقام از آن که کرد و معتبر	انکه او را پاک نبود از خطر
کم کند پاک و فعل این روزگار	مورود رویتش با مهر کار
انکه با نور و زخم بوده ز کار	روز شاد و مصحح به پیش نهاد
روز شاد که تو بود از رکن	روز محنت باشدت فریاد رس
خوب بیا و دلته از ستوان	اندر نه خفت میر از دستوان

مرزا آن کس یا غم بود	چون رسد یاری بتو بمدم بود
در بیان	صحیح
معرفة حاصل کن بحال بد	تا بیا به از خدای خود خبر
هر که او را معرفت حاصل نشد	یسخ با مقصود حاصل نشد
هر که عارف نشد خدای خویش را	در مقام بنده بقا خویش را
هر که عارف نباشد زنده نیت	قرب حق را لایق از زنده نیت
نفس خود را جویند شایسته از یو	حق تعالی را به از با عطا
عارف آنی باشد که باشد حق شناس	هر که عارف نیت نبود حسین
نیت عارف باید به مهر وفا	کار عارف چهل باشد با ثنا
هر که او را معرفت بخش خدای	غیر حق را و رول و نیت
نزد عارف نیت و نیا را قدر	ملک کنه نیتش در نظر

مهر فانی شدن در و بر تو	هر کز فانی بست عارف کی بود ۲
عارف از دنیا عقی فارغ است	ز آنچه باشد غیر ۲ فارغ است
همیت عارف لقای حق بود ۲	زانکه در حق فانی مطلق بود ۲
یاد ماندن مهربان کرم جواب	انکه ببیند آدمی جنبه بخواب
حالت شود بیدار از خواب غریبه	چنانکه نبود ز فوالبشی جنبه
همچنین زنده افتاده مرد	بشی جنبه از مهربان با فودیه
هر که را بود دست کرد از نگو ۲	در ره عقی شود بهره او ۲
سفل را با مرد تنگری	شیخ بدخوی نیاید بهتری
انکه کند است میگوید و رقی	نیت او را در وفادار فروغ
در بیان بند	نیت
هر که را کار عادت باشدش	در مهابخت بخت باشدش

زحمت خود را ز مردم دور و در	بار خود بر کسب کن ز دنیا
دویم در عیب بود بر مردم	در ملامت شیخ نکست به دنیا
سویک پیش آری تا یال نواب	هر که را بنی راه نام صواب
در بیان	نیت
که هر فوریک کردی رینکار	رو کند و شمای بر او از کار
اولادیند بود حکم قضا ۲	بعد از آن جیست بجا دل
جست بیوم دور بود اول	هر که اندر دلو بود اهل دنیا
صدق اگر آلوده کرد از دنیا	کی بود آخر خیر مقبول خدا
کس غنای نصیب نباشد بخور	قلب را نامد نیاید در نظر
تا تو انگر باشد اندر روزگار	لفظ را از آرزو یاد و روزگار
در بیان	نیت

دیار جنت از گامتهای حق ۲	یا دورش کریم دار بس
اولا صدق زبانه در سخن	وانکه حفظ امانت فهم کن
بسجده است بهت از فضل اله	فصل حق دان که نظر قادر نگاه
تا توان دور باش از بسود خوار	زانکه هست از دشمنان کرد کار
نیش هم هر که رازت کوفت	همدم آن ابل باطل مباحش ۲
هر که باشد مانع عن زکوة	وانکه غافل دار بگذارد صوة
بهر قدر باشد از خبا که پیش نهد	تا نشود مر ترا از شر مار
لذت عمرت اگر یابد بهر	باش ای بهر خد از خشم تر
چون نکرده خلق با غور تور است	کوچو مردم مایه ساز روست
ز آنچه حاصل نیت دل خرسند	کوشش ل را جانب این بند دار

یا دور از ناصح خود این سپنج	ای برادر تکیه بر دولت مکن
خویش را آید اندر چشم شوی	انجمن را چون زنده در خواب
مگر شیوه مر نماید صدهزار	مردم هر روز داند رها ر
سپنج زبانه اهل کش آن زمان	چون بیاید خفت شورانا که
که خفین مکاره باشد بهر قدر	بر کو بادای عمر نیز نام دور
که هم خواهد که در معتبر ۲	در ورع ثابت قدم باشی سر
لیک میگرد خراب از طمع ۲	خانه دین که د آ باد از ورع
دور باید بود نشی از غیر حق	هر که از علم ورع گیرد بس
هر که باشد به ورع رها شود	زیبته کار از ورع بداند
جنبش آتش از بهر خد است	با ورع هر کس خود را در است
و محبت کاریش و آن باور	انکه از خد دوست دارد طمع

چون در عتق یار با علم عمل	قوت ایانت بیابد از عمل
چیت تقو ترک شستو از جام	از لبش شراب از طعام ۲
هر جاذبه خیر است اگر باشد ببال	نزد اصحاب و ع باشد و بال
تا که ای بنده کردی کن ۲۵	تو که بکنی در حال عزال مجاهد
کجی کناد نقد آید در و بود ۲	تو به بنده در رویت بود ۲
در عبادت کمال کمال خفا	در امید زنده کالانار و است
تا تو را ای بختیست کترین ۲	تا شود ایوب مراد و زیرین
بنده چون خدمت مرد نکند	خدمت او کند کردان کند
بخدمت هر که بر بندد و میا	باشد از اعات و نیا در امان
هر که پیش صاحبان خدمت کند	این روشن باد و دست خدمت کند
خادم صالح را بختیست در جیب باب	روزی نیست به جیب باب کتاب

خادمان باشند

۱۶

خادمان باشند افغان را شفع	خدا را شست و در خشم باب رفس
که خدمت عاصی مفید بود ۲	سبزه از حد مسک عابد بود ۲
میدهد هر خادم را مستوع	آورد صبا و صبا قایمان
بخدمت هر که بر بندد کمر ۲	از ورخت مغفرت باید شمر
هر که خادم شد ضیالش مروند	هم توان غایبانش مروند
ای برادر در میان را عذر	تا بیاید عت از رحمت تو نین
بخدمت هر که بر بندد رانگو	حق کنت به با جنت با برو
هر که باشد طبعش از مهمان ملول	از وی آزار و خدا و هم رسول
بنده که خدمت مهمان کند	خویش را شایسته رحمت کند
هر که مهمان را بر و تازه وید	از خدا الطاف با اندازه وید ۲
از تکلف و در بانش ای میزبان	تا که از نبوت از مهمان

بسته میماند از عطا های کریم	هرگز و پنهان شود باشد لایم
غیر بر خان کس نه میماند	منتهی که رسیده پنهان میشود
هر که میماند را که ای مر کند	کوشیده در نیکنای مر کند
هر که میماند نشود از غافل خام	پیش او مر باید او روان طوام
آنچه داری از کم پیش ای بپر	بود باید پیش درویش ای بپر
مان بدو با سپایان بفرست	تا و بندت در بندت عدل جا
بانی میان که خشنو جا	حق و دزد او را ز صیت نام
هر که تو بپرستی عیان و دید	در دو عالم این روشن بار و دید
که برادر حاجت میباید را	بر اقبال یار باج را
هر که را دولت بود نیرخت	خیر و در و در زمان اشمار
ای بپر خورمان نخیل	کم نشین و عمر بخوان نخیل

۲۷

مان بمیک جمل ریخت ست غدا	میشود مان بخی نور و غدا
تا خوانندت بخوان کس و	در پیر و در جوانی کس و
جسم نیک از خبیثی مدار	بغض ایوان را تو بهادرتی
کر کنه خبر توان از خود مبین	هر چه بینیک بی بد مبین
در بیان	نهیست
بسلامت انکه در حق بود	اولا غافل زیاده حق بود
گفتن بسیار عادت باشد	کمال اندر عبادت باشد
ای بپر خیر احمق جا بل باشد	لیک از یاد خدا غافل میباش
هر که از یاد خدا غافل بود	وز حماقت در رویا مطلق
بج از فتنه حق کون متا	بهر دم از زرده را گردن متا
باطلی را ای بپر کون من	نقد مردن را هر کون من

در قضا استجانه دم من ۲	هر کس پیش من کم من ۲
دست خود را بپوشانم میار ۲	حاجت مال بستانم میار ۲
تا توانم راز با بیدم مگو ۲	خود بیدم نبر با بیدم مگو ۲
تا نشو مقبل از ادای عریز ۲	با طبع شو تو اگر داری تیسر ۲
در بیان بند	نهیست
هستم حاجتی را بخصیلت و زنا ۲	باشد اولی دولت اهل فساد ۲
کار او از روی مرد و خدایت ۲	دور و دور خویش از راه راست ۲
در بیان	نهیست
هستم ظاهر علامت منقر ۲	منخور و دایم حرام از اصفی ۲
با فطارت باشد بگاه خیز ۲	ایم ز اهل علم باشد در کز خیز ۲
با طهارت باش باک بپیش ۲	وز عذاب کورینند اندک ۲

ای بپر مگر از اهل علوم ۲	تا نبوز و مرزا مار بسو ۲
تا توانم بچکبش به مگوی ۲	پیش من دم هم زبان خود مگو ۲
موقت دار که بر نه من ۲	چون ربه همان برویش من ۲
در بیان	نهیست
بعلامت ظاهر آمد در خیل ۲	با تو گویم یادگیرش خلیل ۲
اولا از بیایان تربت بود ۲	از بر سر قله لوزان بود ۲
چون که در یکش خویش آشنا ۲	بگذرد چون با تو گوید مرها ۲
نبود از مالش کس فایده ۲	کم ریایکس خوانش مایده ۲
در بیان	نهیست
حاجت خود را بخواه از زنت ۲	زانکه در روی خویش در کوی ۲
مسو منی را با تو چون افاد کا ۲	تا توانم حاجت او را برار ۲

در وفات دشمنان ز یاد کردن	از پیشش پیش گشای مکن
باقاعت باشی ای سپهر	که هیچ از فقر نبود تلخ تر
هر چه خیر است بخوار کن	ز صفت اکنون که دار کار کن
همشای خویش اغیبت مکن	فی شیطان بر گفست مکن
چون خود در روی تو عالم بدید	از گناهان تو بمر باید کنید
هر که را ترس نباشد از خدا	حق بتر باشد بد چهره و را
تا تو از حاجت مشکین برار	تا برار و حاجت را کرد کار
بهت مال حمل در تن عار	که ماند از تو باشد زار است
عاریت را باز مر باید سپرد	چه پیش بگر زربا خویش بود
حاصل از دنیا به باشد از این	به کز ک که بایس باد و ز این
هر چه داد و در ره حق آن تو ست	و آنچه مر ماند بلی جان تو ست

هر که با اندک

هر که با اندک ز حق رافی شود	حاجت او را خدا قاضی نمود
بست دنیا بر مثال قنطریه	بگذر از وی که تو داری دور
هر که پیش بر سپر بل خانه	نبست او عاقل بود دیوانه
از خدا نبود و راجبت غنا	است مومن را غنا رخ غنا
مقدور و شمع شقایق مومن است	ز آنکه اند روی صفای مومن است
مال و ولادت بمعنی چشم است	که نه نزد یک تو چشم روشن است
انما اموالکم را یاد گیر	مال ملک اندر جهان بر یاد گیر
مردم را بود و نیا بود نبست	هر که ز شایسته نیا بود نبست
هر که از صدقش در صلح بود	خسر بالقه کانه بود
آنکه در بند زیادت میشود	دور از اصل سعادت میشود
بند کمال حق که جان را بختند	خشی سمیت تا سیر تا فتن

تا بنا بر دوده حق آنچه هست	آنچه میباید کجا آید نشسته
در بنی کوشی را در و رنج	تا بیاید از پس شدت رجا
باش بسوی جوارم دای رخی	را نکه نبود و زنی هرگز سخی
در رخ مردی نو و صفات	را نکه در جنت قرین مصطفی
حق تعالی بر در جنت نوشت	اینکه کار اینجا باشد رفت
اینجا را با هم که رنیت	کار محسوس می کند ناریت
بنا بر اهل جیل تلبس دانه	و همچنین هم ابله پس دانه
بایح می کند در و در منیت	ملک با و آمد رسید بر منیت
آنکه میخواهند در را سقر	اهل جیل کبر را باشد مقر
ای او بر مردم مشهور باشد	وزخیل تکبر و در باشد
باینجا باش سجادت بنش کبر	تا شود در دولت بدر منیر

در بیان	نهیست
چار فصلت فعل شیطان بود	داند اینها هر که رهمان بود
عظم مردم جو بکشدت از یکی	باشد از فعل شیطان باشد
خون پینه نیز از شیطان بود	زانکه شیطان دشمنی رحمان بود
خامیازه فعل شیطان است و	ای غافل مباش از کردی
تا دهندت جای در در بر	با فقران روز شب میدهم
شاد اگر باز در درون خست	بازی با جنت و ریسته را
هر که از داین و	صیما جای
در دوعالم عیش	بخشد خدای
تمت الکتاب	لعون ملکها
اللهم اغفر لوالدی وجميع مؤمنین و المؤمنات و المسلمين و المسلمات یا ارحم الراحمین	

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والواقيت للمتقين والصلوة والسلام على رسول
محمد وآله وصحبه أجمعين لا إله إلا الله محمد رسول الله أشهد
لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبدا ورسولا آمنت بالله وطلا
وكتبه رسول الله يوم الأخر والقدر فيه وشهد من الله تعالى
والسبع لعللوت ومختصة القول من الله تعالى قبله
وما نزل عنه انتهت عنه فاذا اعتقد ذلك قلبه أقره سبحانه
كان إيمانه صحيحا وكان موافقا لكل فصول عباد من قبله
حمار نوء رتبه فرض است اول استنهای جنبه در استنهای
از حنفی پاک شود بیوم استنهای زینک از نفاس پاک شود و حرام
خجاستیک زیاده باشد از قدر در هم شمر در طهارت

حمار حنفر

حمار حنفر فرض است اول شبستان روی دریم شبستان و دو استماع
بیوم شبستان و دو بار مع کل حمارم سجده کشید حمار یک بار
و غسل به حنفر فرض است اول شبستان و مال اودیم شبستان بنه
بیوم شبستان جمیع بدن استنهای غسل نه است سبب اول
ملاقات کردن در وقت سبب هم با آمدن منی بدقت شست و سبب
احتمال سبب حمارم پاک کردن از حنفی سبب هم پاک کردن از نفاس
در تیمم حمار حنفر فرض است اول نیت دریم قصد خاک پاک بیوم یک ضرب
زدن از برای روی حمارم یک ضرب زدن از برای دو دست مع آبخ در
تیمم حنفر نیت طهارت کفایه می کنند و نفاس علی الفتور در حمار
الموحد و نفاز و دو زده فرض متفق علیه است اول است پاک دوم غلی
بیوم حمار پاک حمارم وقت نجس قبل ششم نیت هفتم تکیه حنفر

هشتم قیام نهم زکوة یکایت دراز یا سبست کوتاه دهم رکوع
 یازدهم سجود دوازدهم قنیه آخر مقدار التخیات خواندن تا عبده و رکوع
 دهم عورت نیز متفق علیست و فرض خلافیه نیز پنج است اول
 ترتیب دوم برآمدن نماز که از بعقل خودش بیوم ارام گرفتن در رکوع
 سجود چهارم توبه پنج جلب نیز دهم ابو یوسف امام شافعی و شریک فی
 شکر زکوة هفت است اول دست دوم بلامت بیوم عقل چهارم بلام
 پنج نقصا طلال نای ششم گذشتن لای هفتم غیره از فرض صاحب نصب
 بودن نیت زکوة در وقت دادن یا در وقت جدا کردن فرض است
 و اگر کسی زکوة بمحض نفس نیز فرض است و مصارف زکوة نیز هفت
 اول فقر دوم مسکین بیوم عامل زکوة چهارم مکاتب پنج مدیون
 منقطع الغزاة ستم این بیسی در روزه و نیز فرض است

اول نیت دوم خوردن و نماندن بیوم ترک جماع کردن
 از صبح صادق تا غروب است آفتاب علم فرض علیست اگر معلوم فرض
 عین باشد که نیز فرض است نیز واجب و ضرورت فرض است اگر
 یادون بر طالب صغیرش را تا بوقتیکه فی طالب حفظ کند طالب ضبط
 طالب و طعام خوردن چهار ضرورت فرض است اول طلال خوردن زکوة
 با کمالی از اعظم خیر البی و دوم رزق را از واجب تقایم دانستن بیوم
 راضی بودن بقبر است الله تعالی چهارم معصیت نکنند ما و امیک
 قوت طعام در وقت ضحایه و تا نوبت رضوان الله عندهم اجماع
 باجماع و باتفاق اعتقادات حق را از کسب از نسبت افکار کرده اند
 عمل کردن بفروض عینا و مناه فرض است پنج و موفق کناد
 هر که خواند و عاظمه و بیوم

فصل في بيان...

بسم الله الرحمن الرحيم

مورد...

...

